6

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش بی اندازه و قیاس صانعی را
که جوهری صنعتش بازار کاینات بجواهر ثوابت
و سیارات آراسته داشت حاکمی که صیرفی
حکمتش دینار آفتاب و دراهم کواکب در بازار روزگار
روان گردانید مبدعی که درج سیمای سپهر را از
دراری زر کرد و گنجینه سینه عارف را از معارف

پر گوهر ساخت حکیمی که جوهر جان پاک را به اعزاز
عناصر عشق و هوا با آب و خاک پیوند داد و از ازدواج
ایشان انسان عظیم الشان را که اعجوبه زمان و
نادره دوران است از شبستان نابود ببازارگاه
وجود آورد معبودی که غایة عباد را نتیجه اسرار
و آن به تکلیف گردن انداخته مدار العباد کون
و فساد و [illegible] و در هنگام بنده نوازی مشت
خاک را از افلاک گذرانید و محسود و مسجود ملاء
اعلی گردانید و در مقام بی نیازی تکبر ربانی
منظر انسانی را شربت ممات چشانیده با خاک برابر

برابر ساخت عالم آرایی که شمع کافوری صبح را از شعله
آفتاب روشن کرد و سواد دیگر شب را از ورق شعاع کوکب منور
و مزین گردانید خامه قدرتش نقشی بر آب و در خوشاب
حادث شد و نقاش فطرتش رنگی بخاک داد در معدن رنگین
پذیرفت شعر قطره آبی که از صلب سحابی بچکید در کف
ریزش لؤلؤ مرجان گردد پاره خونی که در صدف سر گوهر
از شعاع کرمش لعل بدخشان گردد و در وجود معدود نثار
قافله سالار مسافران جود که بتأثیر نظر کیمیا اثرش مس وجود
خاکیان را با زر برابر کرد جوهرشناسی که در یکتایی
بی همتای وحدت از قعر بحر عمیق کثرت استخراج نموده

از آب و رضیعی لبان اند شعر بزم اندرون را
تریاق شوز بزم اندرون ماه کیسی فروز نماینده
شب روز سفید گشاینده کنج پیش از امید
فزاینده گرد آورده گاه فشاننده خون از ابر سیاه
صفحه ضمیر منیرش محل انتقاش حقایق و لوح خاطر
خطیرش مهبط انوار دقایق علمای عصر از فیض کلمات
حکمت آمیزش حل مشکلات میکنند و فضلای دهر
از پرتو عبارت گوهر افشانش کشف معضلات مینمایند
السلطان الاعظم الاکرم الخاقان الاجل الافخم
مجدد مراسم الملة الحنیفة محیی مآثر الدولة العباسیة موعود

المایه السابغه مفیض النعم السابغه مستعدل الدهر عن
طباعه الآبیه المؤید بالریاسه الابدیه السلطان ابن السلطان
ابن السلطان ابو النصر حسن بهادرخان خلد الله بدی
الزمان ملکه و افاض علی البریه بره و احسانه فصل دوم
در صفات او صاحب دولتیست که آفاق تا قاف
جهان از احسان و الطاف بیکران او محظوظ گشته اند
و عامه رعایا در کنف حفظ او از آفات تغیر الزمان محفوظ
مانده اگر تخته قهر او فرمان دهد گنبد گردون ویران کند
و اگر معمار تدبیر او اشارت کند رخنه فنا جهتهای جهان و
زمان مسدود گرداند چو بنیان حمایتش پشت مفسدان از نحس

ککر

را خذلهم الله مقهور و مغضوب ساخته از جان و مال
آواره گردانید خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی
عامة العباد بره و احسانه ما خرج الدر عن الصدف
و وقع السهم علی الهدف الحمد لله بدانکه
ترتیب این رساله بر مقدمه و دو مقاله است مقدمه
در مواد اجسام معدنی و کیفیت تکون ایشان
و امور متعلقه بآن مقاله اول در جواهر و در وی
بیست باب است و خاتمه باب اول در مروارید
باب دویم در یاقوت باب سوم در زمرد
باب چهارم در زبرجد باب پنجم در الماس

باب ششم در عین الهر : باب هفتم در لعل

باب هشتم در فیروزه : باب نهم در مارکیر

باب دهم در عقیق وسایر احجار حیوانی :

باب یازدهم در بعضی اشباه یاقوت :

باب دوازدهم در جزع باب سیزدهم در مغناطیس

باب چهاردهم در سنباده : باب پانزدهم در دهنه

باب شانزدهم در لاجورد : باب هفدهم در مرجان و بسد

باب هیجدهم در یشم : باب نوزدهم در بلور

باب بیستم در جمست خاتمه در احجار متفرقه و بسنت

باب دیگر : مقاله دوم در فلزات و در وی هفت باب و خاتمه

بار

باب اول در طلا : باب دوم در نقره

باب سوم در مس : باب چهارم در قلعی

باب پنجم در سرب : باب ششم در آهن

باب هفتم در خارصینی : خاتمه در مرکب از فلزات

و نسبت ایشان با یکدیگر مقدمه موجود اگر معلل بعلتی نباشد

واجب الوجود بود والا ممکن الوجود و ممکن الوجود اگر در

موضوع باشد عرض بود والا جوهر و جوهر اگر قابلیت ندارد

که سه بعد متقاطع بزوایای قوائم در وی فرض کنند مجرد

بود والا جسم و جسم اگر مرکب از اجسام مختلفة الطبایع نباشد

بسیط بود والا مرکب و مرکب یا ترکیب او بصنع صوری

نباشد مانند بخار و دخان باشد و آنچه ترکیب او مستجمع
صورت باشد اگر آن صورت مبدأ حفظ ترکیب و تغذیه و تنمیه
و تولید مثل و احساس و حرکت ارادی و نطق تواند بود
آن مرکب انسان بود و اگر از جمله مبدأ نطق تواند بود
حیوانی دیگر بود و اگر مبدأ احساس و حرکت ارادی هم
نتواند بود نبات بود و اگر مبدأ تغذیه و تنمیه و تولید مثل
نیز نتواند بود جسم معدنی بود و جسم معدنی چهار قسم
است آب و حجر و ملح و کبریت زیرا که جسم معدنی
یا قوی الترکیب است یا ضعیف الترکیب و قوی الترکیب یا
منطرق است یا غیر منطرق و ضعیف الترکیب یا منحل شود

بمجرد رطوبت بسهولت مانند شب و زاج یا نشود بواسطه
دهنیتی که در اوست مانند کبریت و زرنیخ اول قسم
اول است و دوم دوم و سیوم سوم و چهارم چهارم و مواد
اقسام اربعه مذکوره جواهر آبی اند لیکن آن جواهر آبی
که ماده اجسام ذائبه است ممتزج شده بجوهر ترابی امتزاجی
استوار بعد از آنکه از انطباخ حرارت نضج یافته تمام اگر آن
بواسطه مصادفت برودت منعقد شده و بعضی بسبب دهنیتی
که دارد غیر منعقد مانده و از جهت عدم انعقاد آن بعض
بعض اجساد ذائبه قابلیت تطرق دارد و آن جواهر آبی
که ماده احجار است بعد از نضج بسیار بسبب استیلاء یبوست

انعقاد یافته و منقلب شده بجوهری ترابی و بواسطه آنکه
در وی هیچ جزو غیر منعقد نمانده احجار را صلابت بطریق اولی ازید
و چون انعقاد احجار بسبب یبوست است که اجزاء منعقد نشوند
مگر بتحلیل بخلاف بعضی منطرقات که در تولد امتحان آن
احتیاج بتحلیل نیست و آن جوهر آبی که ماده املاح است
مانند شب و نوشادر بعد از اختلاط بدخان لطیف کبریتی ناری
بواسطت یبوست انعقاد یافته و منقلب بجوهر ارضی
شده و چون ماده نوشادر بیشتر از ضمیر اوست بالکلیه منعقد
میشود و آنچه ماده زاج است اشکال ملحیه و حجریه کثیره
دارد و در او قوت بعض اجساد ذائبه هست بتفصیلی که در

مطولات مذکور است و آن جوهر آبی که ماده کبریت است
بواسطه استیلاء حرارت آمیخته شده با اجزاء هوائی و ترابی
بوجهی که از امتزاج ایشان دهنیت تکون یافته و بعد از آن
بتصاعد و برودت انجماد یافته و چون زیبق ماده اجساد
منحل زیبق یا جوهری مشابه زیبق یا مشابه او و ماده
سایر اجساد ذائبه بود و بتجربه معلوم شده که زیبق با
کبریت منعقد میشود پس ترکیب ایشان از زیبق و کبریت باشد
بر وجوه مختلفه تا اگر ماده مذکور پاک و صافی بود و کبریتی
که عاقد اوست سفید و پاک و صافی باشد از امتزاج
ایشان نقره متولد شود و اگر در کبریت قوت صباغ ناریه بود

طلا گون یابد و اگر در وی قوت محرقه بود نحاس
حاصل شود و اگر کبریت پاک و شدید المخالطه با ماده
بود قلعی موجود شود و اگر کل واحد از کبریت و عاقده ماده
منعقده با اجزای ارضی مخلوط باشند آهن تکوین پذیرد
و اگر عاقد ماده مخلوط متین و ضعیف بود اسرب وجود
آید و بواسطه ضعف عاقد انعقاد اسرب محکم و استوار نیست
و بدانکه کیمیاگران از ترکیب زیبق و کبریت جوهری چند
میسازند که این جوهر را مشابهت تمام با بعضی اجساد هست
چنانچه طلق حاصل میشود که اجساد که کوره مرکب از زیبق و
کبریتند لیکن فعل صناعت بمرتبه فعل طبیعت نمیرسد و

و سیاهی زند و رمادی که سفیدی او بکبودی زند
و رصاصی که سفیدی با سیاهی آمیخته بود و رصاصی سرخ
فام از رستی و تیره گون را غامی گویند و سرخ آب که
رنگ او بسرخی صافی زند و سیاه آب که رنگ او بسیاهی
زند و شمعی که رنگ او میانه زردی و سبزی بود و شفاف
نباشد و رخامی و جصی که تیره و بی آب بود و حکاکت
که ضد خوشاب بود و گاه باشد که طبقه محیط رنگی و طبقه
محاط رنگی دیگر بود مثلا محیط زرد و محاط سفید و بحسب شکل
منقسم میشود بمدحرج که گرد و غلطانست و عینی که عرض آن
اندکی از عرض غلطان بیشتر بود و قاعده که نصفی مدور و نصفی

مسطح باشد و شلجمی که پیرامون آن استداری عرضانی
مستوی باشد و فوق آن بنسبت قاعده باستقامت مایل بود
و عدسی که با وجود استدارت کوره سرهای او مساوی
باشد و بعضی که مدور مستطیل است که سرهای او
از میانه باریکتر بود و بعضی اسطوانی شکل را تنبولی گویند
و اگر سرهای او بغایت باریک بود شعیری خوانند و
دنبی که سرهای مسطح و پهلوهای مستوی دارد و دو فی
که طول او از عرض کمتر بود و مخروطی که مدور مقعر
فراخ قاعده سرتنگ است و شمعی که مخروطی طولانی است
و فقاعی که شکل او مشابه کوزه فقاع است و نیم او

که مشابه نصف کره است و مضرس که ماعدای اینهاست
و گاه باشد که دو نیم روی مناسب را با یکدیگر وصل
کنند و گاه باشد که بر دانه در نقطه میان آن آبله باشد
و آن را مجدور گویند و در قدیم الایام تمیز اقسام لآلی
به پنج غربال مینمودند بعد از آن غربالها زیاده کردند
تا به هفده غربال رسید و معهود چنانست که غربالها
از مس یا پوست آهو سازند و بترتیب در اندرون
یکدیگر بنهند تنگ چشمه پیشتر فراخ چشمه بالا و لآلی
از صدف در غربال بالا میریزند آنچه از چشمه ها بیرون رود و
از تحت الغربال و زیره گویند و چون آنها را از غایت صغر

سوراخ نمی توان کرد و در مفرحات و داروهای چشم استعمال
میکنند و آنچه در غربال اول که چشمه آن از همه خردتر است میماند
از هزار و دویستی کم نباید که هزار و دویست عدد از اکبر و اوسط
زعفران مثقالی است و آنچه در غربال دویم می ماند پانصدی
و آنچه در غربال سوم میماند چهارصدی و آنچه در غربال چهارم
میماند سیصد و پنجاهی و آنچه در غربال پنجم میماند سیصدی
و آنچه در غربال ششم میماند دویست و پنجاهی و آنچه در غربال هفتم
میماند دویستی و آنچه در غربال هشتم میماند صد و هشتادی
و آنچه در غربال نهم میماند صد و پنجاهی و آنچه در غربال دهم
میماند صد و بیستی و آنچه در غربال یازدهم میماند صدی

و آنچه در غربال دوازدهم میماند هشتادی تا نودی و آنچه در غربال
سیزدهم میماند هفتادی و آنچه در غربال چهاردهم میماند
پنجاهی تا شصتی و آنچه در غربال پانزدهم میماند که چشمه
آن از چشمه همه اوسع است چهلی و از چهلی حبات
میگیرند و از آنجمله هر دو دانه را که مناسب یکدیگر باشند
زوجان گویند و آن دانه را که مناسب نباشد فرد خوانند
و حبه عبارت از دانه ایست که نیمدانگ تا زیاده باشد
و متعارف چنانست که سی و شش دانه در عقدی میکشند
و از این جمله شش دانه از صدف تراشیده باشد و شمرده
دانه علیحده و ده دانه میانه و ده دانه ادنی باشد و در بند بازار

نور توست و از منسوبات قمر است ۵ فصل دویم
در مغاصات و کیفیت تکون او اگرچه مغاصات
در بسیار است لیکن در فاخرترین موضعی قریب سی اند
که طول این موضع از جزایر خالدات صح و عرض او
درجه است می باشد و آنچه در موضعی از نواحی کیش که طول
این موضع قد و عرض این کد درجه است یافت میشود
و آنچه در محلی از توابع بحرین که طول این قد و عرض این
کو درجه است می باشد و آنچه در نواحی جزیره خارک
که میان این کیش و بحرین است تکون می یابد در قیمت
به دری که از قرب سراندیب استخراج میکنند و دوری کم

از دریای یمن و حجاز استخراج کنند بواسطه آنکه آبدار
و غلطان و شفاف نیست اعتباری چندان ندارد
و هر دری که در اعماق بحار که خالی از لای باشد و گل
این سیاه نبود تکون می یابد سفید و شفاف است و آنچه
در گل سیاه حاصل میشود سیاه فام بود و آنچه در قرب
سطح آب متکون میشود بواسطه تأثیر حرارت آفتاب
زرد فام یا سرخ فام باشد و آنچه حصول آن در میان
لای باشد بسبب وصول آن جزء ردیه از کدورت خالی
نیست و اقل بعد مغاصات لآلی چهار بهار و اکثر آن
چهل بهار است و هر بهاری باصطلاح غواصان دو ذراعیست

وتکون مر در جوف حیوانیست صدف نام که بجسم او دو صدفه
ملصق و محیط است و این حیوان گوشتی است که نسجی با
دل نسیم آن آبی میکند و با گوشت او خلطی لزج رقیق
مخلوط است و در میان گوشت دو شاخ و سری بیکطرف
صدفه دارد و در پیرزه‌هائی که از غایت تنگی با دل عاشقان
پهلو میزند و شکم او میان حوصله مرغست و از دهان تا
حوصله مجرائی و از حوصله تا مخرج فضله مجرائی مستقیم وارد
و صدفین بزرگترین بر منوال بال مرغان اگر خواهد که
یکشاید بگشاید و اگر خواهد که درهم کشد درهم کشد و بعضی را
دندانست و بعضی از طومی چنان صعب هست که تا آن صدفه

دیگران

ودیگران سوراخ میکنند و انواع اصداف را در اعضا
اختلاف هست و بعد از آنکه اصداف را از اطراف دریا
بیرون می آرند بعضی متحرک باشند و بعضی غیر متحرک
و قسمی از متحرک چنان حرکت میکنند که ترائی میشود که
طیران می آرد و اکثر اصدافی که در حوصله ایشان لآلی
غوالی باشد موازی کف دستی معتدل باشند
و صدفین ایشان بغایت خشن بود و غالب اصداف
کبار را حوصله از لآلی خالی باشد و از معظم اول
هرموزیست که در اواخر فصل شتا که ریاح عاصف اصداف را
از میان بحر محیط بجوانب و اطراف اندازد صدف مانند

حباب بر محدب آب بشتابد و دهن از هدف و ارش شعر
باران از بهار دارد تا در حوصله او قطره چند گرد و شود
و بعض روایات چنانست که چون تطاول و استیلای باد
شمال دریای آب را در حرکت و اضطراب آورد و امواج ری
رشته آبی را از آب جدا کرده در سطح موج جلوه دهد صدف در
طرفی که موج کمتر بود دهن باز کند تا در حوصله او اجزا ری
ازان اجزا که لایق بحال او باشد گرد آید پس حوصله او چنانکه
رحم نطفه قبول کند قطره باران نیسان یابد او در دریا
قبول کند و چند روز در قعر دریا قرار گیرد و بعد از چند روز
بر سطح استعلا جسته از اول صباح تا هنگام مسا در دریا نفس

روایات سوا وقت استوا استنشاق هوا کند و
از وقت غروب تا هنگام طلوع آفتاب سر در نقاب آب کشد
بعد از چند روز که بدین شیوه آمد شد کند و اجزاء مائی
که در حوصله او حاصلست منعقد و منجمد گردد و در قعر دریا
قرار گیرد و بقدرت رب العالمین قطره ماهمین در ثمین
گردد فتبارک الله احسن الخالقین و جمعی از این گروه بر ثبوت
استدلال کرده اند بر آنکه در ابتداء تولد تا شد از آن خرد است
بعد از آن بتدریج طبقه طبقه تکون می یابد و بزرگ و متدان
پنهان نیست که از ضعف مذکوره لازم نمی آید که گوهر تر در
باین کیفیت بود و محتمل است که طبیعت صدف اقتضا کند

که در مکنون در حوصله او مانند صدف محیط را و تو بر تو بود
از دو برادران جوهری مرویست که در خزانه بهمن آل بویه
دانه خرما و دانه زیتون مخزون بود که از هر یکی نقشی ما کار کرده
در آبدار کشته بود و بعضی بمقتضای الان کما کان
بحال خود باقی مانده بود و علی هذا امر صدف در حوصله صدف
حاصل تنها قطره آب نبود آنکه در خوشاب شود پس صدف
شبیه ریشه برآرد و مانند عروق اشجار در زمین استوار
گرداند و بعضی برآنند که حیوان بکور و در این حال خلعت حیوانی
خلع مینماید و کسوت نباتی میپوشد و پوشیده پنهان است که
حرکت او بعد از استخراج از بحر چنانکه مذکور شد بلند این

رای است پس بعضی از مدتی که جوهر مستحجر در حوصله صدف
نضج تمام یافته بحد کمال و بها رسد هنگام استخراج او
بود و اگر بعد از انعقاد درجه حسن و بها استخراج آن کنند
مانند میوه که بعد از انفصال بذروه کمال نرسانیده باز گذارند
طراوت و نضارت او زایل گردد و آن را طعمی ملایم
حاصل شود و اعوجاج لآلی بواسطه ناهمواری
مکان تکون ایشانست و یک صدف مذکوره و از
تبعض صدف الوان لآلی تغییر می پذیرد و از اول
ماه نیسان تا آخر ماه ایلول که زمان سیلان حباب نیسانست
تا حد سیم درجه میزان استخراج صدف از عمان توان کرد

وبعضی را باشد که در دو ماه استخراج نتوان کرد و در ماهی
سال نتوان کرد فصل سیوم در تمیز اصناف و قیمت آن
بدانکه احسن و اجود اصناف لآلی بحسب کمیت کبیر الوزن
کبیر است و بحسب کیفیت نجمی ابدار مشرق مستدیر و بعد از
مستدیر و نجمی تبنی و شلجمی و رنگ تبنی و وردی نباشد
ونا پایدار است و رنگ طاووسی سریع الزوال است و
ادون و ارذل اصناف دریست که بواسطه آفتی که بماده
وی رسیده باشد تمام خلقت نشود یا بسبب فضله که در اکمام
تکون ملاقی ماده او بوده است زنگی رنگ و صفوت او
متغیر و مکدر گردانیده باشد یا بعلت تجویف آن بود

یا در میان او کرمی یا قطره آب باشد و سعت ثقبه او
در زمان سابق عیب میشمردند چنانچه دانه فراخ ثقبه
را بنصف بهای تنگ ثقبه قیمت مینمودند لیکن در این
زمان که نوبت بزرگان است فرقی چندان نمیکنند و
اگر ثقبه در میانه دانه نباشد یا کج بود عیب باشد و دانه
مدور و دانکی یا نخداکی مناسب اطراف را اگر زوج نبود عیب بود
چنانچه اگر زوج داشته باشد قیمت دانه زیاده گردد و
و شاید که مضاعف شود و دانه مثقالی را هر دو تحجی
عیب بکنند و او را واسطه قلاده سازند و بر ریزکان
خرده دان مخفی نماند که قیمت سایر جواهر بحسب زوج

وکساد بازار و قرب و بعد کان و غیر آن تفاوت بسیار
دارد و قیمتی که درین رساله ثبت شده قیمتی است متوسط
میان گرانی و ارزانی بحسب بازار مصر و شام و بغداد
و نواحی آن بلاد بدانکه قیمت ده عقد در که مقدار هر
عقدی ثلث مثقالی بود نصف و ربع دیناری است (سدس بود)
واکر نصف مثقالی دو دینار واکر نصف و ربع مثقالی
بود چهار دینار واکر مثقالی بود ده دینار واکر مثقالی
و ربع مثقالی بود پانزده دینار واکر مثقالی و نصف مثقالی
بود بیست دینار واکر مثقالی و نصف و ربع مثقالی بود
بیست و پنج دینار واکر دو مثقال بود سی و پنج دینار

اکر دو مثقال و نصف مثقالی بود پنجاه دینار واکر دو مثقال
و نصف و ربع مثقالی بود هفتاد دینار واکر سه
مثقال بود هشتاد دینار واکر سه مثقال و نصف مثقالی (واکر سه مثقال و ربع مثقالی بود نود دینار)
بود صد دینار واکر سه مثقال و نصف و ربع مثقالی بود
صد و پنجاه دینار واکر چهار مثقال بود دویست دینار
تا پانصد دینار و قیمت عقدی واحد که چهار مثقال
است و نصف مثقالی چهل دینار واکر چهار مثقال و نصف و ربع
مثقالی بود پنجاه و پنج دینار واکر پنج مثقال باشد شصت و شش دینار
واکر پنج مثقال و ربع مثقالی بود هفتاد و پنج دینار
واکر پنج مثقال و نصف مثقالی بود هشتاد و پنج دینار

و اگر یک مثقال و نصف و ربع مثقالی بود نود دینار و اگر
شش مثقال بود صد دینار و قیمت یک دانه در آبدار
مدحرج شفاف که وزن آن یک مثقال بود موازی هفتصد دینار
زر است و اگر دو عدد از این جنس مذکور یک مثقال بود دویست دینار
و اگر چهار دانگ مثقالی بود پنجاه دینار و اگر نصف مثقالی
بود بیست دینار و اگر ثلث مثقالی پنج دینار و بعضی گفته اند
که یک دانه در آبدار که وزن آن موازی پنج دانگ بوده باشد
چهار دینار ارزد و اگر سه تسو بود هشت دینار ارزد و اگر
دانگی بود شانزده دینار و تا دو دانگ بدین قیاس هر
مقداری که در وزن زیاده شود بها دو باره کرده و ارزد دو دانگ

تا دو دانگ و نیم بفزودن چهار یکی قیمت مضاعف شود
و دانه که وزن آن موازی دو دانگ و نیم باشد صد و
هشتاد دینار یا دویست دینار ارزد و بعد از آن
چون در وزن پنج یکی زیاده گردد قیمت مضاعف میشود
و دانه که سه دانگ باشد چهار صد دینار ارزد و بعد از آن
باید که تفاوتی که در وزن پیدا شود تفاوت بهای
در بها اعتبار کنند و قیمت زرد خام و سرخ خام و طاوسی
موازی نصف قیمت سفید صافست و قیمت سیاه
خام موازی ثلث قیمت او و قیمت شلجمی و عدسی و
شمعی و قطاعی نصف قیمت مدحرج است و قیمت

کمتر از قیمت زیتونی و قیمت وفی کمتر از قیمت فاعد و عقیق
دهنی را قیمت زیاد و حکایت از خواجه ابوریحان مرویست که
در خزانه سلطان محمود دری از سه مثقال و دو دانگ
مخزون بود و معلوم یافت که پانصد هزار دینار قیمت نمود
و در خزانه سلطان محمود عقدی از شصت و اند دانه مروارید
که استادان ماهر در آن روزگار هر دانه را بمبلغ بیست هزار
دینار و در شش تقویم کرده‌اند و از استاد ابوالقاسم
مرویست که در زمانی که ابن الجصاص الجوهری قیمت
جواهر امیر المومنین مقتدر میکرد یکدانه در درج مثال
از دو مثقال بمبلغ یکصد و بیست هزار دینار قیمت کرد و گفت

ار

اگر این در یتیم جفت بودی پانصد هزار دینار ارزیدی

فصل چهارم در خاصیت آن مروارید بارد و
رطب است و خوردن آن مرّه سودا را سود دارد
و در تراکیب دل را تقویت نماید و اگر خون از گلو آید
باز دارد و چون با داروی چشم بسایند و بسنایی
چشم را تقویت کند و چشم از درد نگاه دارد و اگر مسموم
در سوده را با روغن گاو بیاشامد نافع بود

فصل پنجم در اموری که بدان مضرند و کیفیت جلا و محافظت
آن مروارید از گرمی آتش زرد و مایل شود و از
گرمی بدن مردم و توقف در محل نمناک طراوت و لطافت

زایل گردد و از بویهای تیز مانند بوی مشک و کافور
و تلألؤات آن آبها ن او را زیان رسد و از آنکه
اشیای خشن خراشیده گردد و از وصول ادویهٔ حریفه یا
مانند نوشادر و سرکه خورده و پوسیده گردد و تغییر رنگ
و صفای دریا در حوصلهٔ صدف طاری شود یا در خارج
و آنچه در خارج طاری شود یا ظاهر و باطن او را معتبر گردانند
چیزی که او را اسپیج بریق و لمعان نماند یا به قسم اول
و دوم به علاج و اصلاح باز حال صلاح نیاید و قسم سوم
علاج پذیر بود پس اگر رنگ او زردی مایل بود آن زردی
را چند طریق زایل توان کرد یکی آنکه در را در شیر انجیر خیسانند

وهرسه

و هر سه روز تغییر شیر نمایند تا زمانی که لباس کدورت و
صفرت خلع نماید و لباس بیاض و صفوت لبس کند
طریقی دیگر آنست که در را با دو جزو مساوی از قلیا
و صابون در کاسهٔ گلین کثیف موازی دو ساعت به
آتش غیر مشتعل ضعیف بجوشانند طریقی دیگر آنست
که سه جزو مساوی از کافور و محلب مقشر و سمسم مقشر
سحق نموده در یکدیگر بسرشتند و در را در آن گیرند
و در ظرفی آهنی نهند و قدری روغن کاو زیت بر او ریزند
و به آتش ضعیف بجوشانند طریقی دیگر آنست که در
در را به حماض اترج یا سرکه حل دهند و اگر رنگ در سرخی

مایع و سه جزو مساوی از کافور و محلب یمانی و اشنان
فارسی مع یکدیگر خرد کوفته بشیر تازه خمیر سرشته شود و در
میان آن گیرند و آنرا در خمیر گیرند و در تنور نهند تا خمیر پخته
شود که حمره عارضی میاص فواتی انقلاب یابد و اگر
تغیر در بو بواسطه رایحه مذکوره باشد در را با مقداری
صابون مع بوره یا پس و نمک اندرانی در اندرون
ظرفی جاجی نهند و قدری آب بر آن ریزند و با آتش
غیر مشتعل بجوشانند و چندانکه کف بر آرد بگیرند و آب تازه
کنند پس در را با آب پاک بشویند تا تیرگی و کدورت
بصفا تبدیل یابد طریقی دیگر آنست که در را با قدری

کافور یا طباشیر در رقعه کتان بندند و در ظرفی زجاجی
که در آن قدری روغن حب المحلب با قدری روغن
زنبق باشد بر آتش ضعیف غیر مشتعل چندان بگذارند
که شماره زنده تا بجوشد و رم بشمارد بعد از آن بیرون آرند
و احتیاط کنند اگر نقای کامل حاصل شده فهو المراد و
و الا فالعمل یعاد طریقی دیگر آنست که قراطی نوشادر
در یک حبه بورق و دو حبه زنجار و سه حبه قلیه و با یکدیگر
خرد بکوبند و در ظرفی آهنی کنند و بعد از آن ادویه مذکوره
سرکه شراب آن ریزند و بجوشانند بعد از آن در را سرد
نهند و چندان بگذارند که سرد شود و بگذارند که آب باران

بیامیزد و قدری نمک اندرانی سوده باید در آن
کنند و در کف زرم سازند و در سر آبهای در بیابند و جدا آن
بگذارند که رنگ کدورت از سیمای مروارید آسیائی آفریدل شود
طریقی دیگر آنست که قطعه و شبه را بقدر دانه در بکا شکافند
و دانه را در میان شبه نهند و شبه را در خمیر گیرند و خمیر در
کوزه سفالین نهند و سر کوزه استوار کنند و دهان معتدل
بپزند و بگذارند تا سرد شود بعد از آن از خمیر بیرون
آرند و بکافور دود دهند طریقی دیگر آنست که دانه
در را کاشش من روز در میان آب و برنج بگذارند و اگر در آن لنگ بود
یعنی در سلک نظم راست نیاید سوراخ او بستار فراخ

بود طریق اصلاحش آنست که دو پاره مروارید که در
آب و رنگ مناسب او باشند یا قطعه صدف آبدار
لطیف برابر تراشند و مصطکی بر آن چسپانند و از جای دیگر
سوراخ کنند و اگر خواهند که چهره صافی لالی از گرد
کدورت محمی ماند و رنگ ایشان هیچ گونه تغییر و تبدیل
نپذیرد لالی را در شیشه باید کرد که سر او بنج یا صاروج
استوار کنند و در محلی که نم و گرما بر آن استیلا نیابد
بنهند مشروط آنکه در حدود سالی دو نوبت از شیشه
بیرون آرند و قریب ساعتی در پیش بنهند
باب دوم در یاقوت فصل اول در صفات

یاقوت

آن یاقوت شش نوع است احمر و اصفر و اسود و ابیض
و اخضر که آن را طاوسی گویند و کبود زیرا که جوهر بخاری منسب
دخانی را که بعد از تصاریف احوال بسیار در اطوار
از حضیض نقصان باوج کمال رسیده بلباس و دخانی را از لباس
یاقوتی تبدیل مینماید یا مصادف حرارت میشود یا مصادف
برودت یا مصادف کیفیه متوسطه میان آن و
حرارت یا شدید است یا غیر شدید و برودت یا قوی است یا
ضعیف و کیفیه متوسطه یا مایل بحرارت است یا برودت
مکون از قسم اول نوع اول است و از دوم دوم و از سوم
سوم و از چهارم چهارم و از پنجم پنجم و از ششم ششم و از نوع

اول شش صنف است وردی و ارغوانی و بهرمانی
و لحمی و سماقی و رمانی و سرخی بهرمانی مایل بزردیست
و سرخی وردی بسفیدی و از آن سماقی بسیاهی
و بهرمانی نام کلیست هندی در غایت طراوت و
درخشندگی که رنگ او متوسط است میان حمره و حمره نار
و سرخی دانه انار و بعضی بر آنند که بهرمان بگونه قطرات است
و نوع دویم سه صنف است مشمشی و نارنجی و کاهی و نوع
سوم و پنجم هر یکی صنفیست و نوع چهارم دو صنف است
شدید البیاض کثیر الشعاع ضعیف البیاض قلیل الشعاع
و این صنف افضل از صنف اول و دوم و آن را [illegible]

اصناف یواقیت است و نوع ششم چهار صنف است
ازرق لاجوردی و نیلی و زیتی و در تحت هر یک از این
اصناف تحت وصف الوان معتبر و اصناف
افراد کثیر الاختلاف مندرجست و بعضی مردمان یاقوت را
بچهار قسم تقسیم کرده اند احمر و اصفر و اکهب و ابیض
و طاوسی و کبود را از اقسام اکهب شمرده اند و یاقوت
همه سنگها را خراشد غیر عقیق و الماس و از هیچ کدام
خراشیده نشود غیر الماس و یاقوت را لمعانی هست
که از جواهر غیر لعل بدخشان آن لمعان ندارد و از دیگر
سنگها سنگین تر است و در دهان سرد نماید و یاقوت احمر

در

در اندرون آتش سفید نماید و چون بیرون آرند برنگ
خود بود و اگر یاقوت را بشکلی معین مثل مدور یا
مربع یا مسدس یا مکعب تراشیده باشند ممسوح
خوانند و اگر در شکل آن بصنعت تصرفی نکرده باشند
عجمی گویند و اشباه یاقوت احمر شش جوهر است
لعل و بیجاده و بغش و کرکند و کرکهن و لکوسر
و کرکند جوهری احمر تیره است و کرکهن جوهریست
سرخ رنگ سیاه فام که در آفتاب شفاف ننماید
و لکوسر سنگیست که برنگ هر یک از انواع یاقوت میباشد
و چون جلای اشباه مشابه جلای یاقوت گاه گاه

میان ایشان اشتباه می‌افتد و فرق میانه یاقوت و لعل و
بیجاده بعد ازین معلوم شود و تمیز یاقوت از باقی اشباه
بآنست که یاقوت ایشان الحر است و از ایشان اثقل بود
و تاب نار ندارد یعنی متغیر نشود و باید از اختلاف
اشباه و گاه گاه میان بلور و بعضی انواع یاقوت سپید اشتباه
می‌افتد و تمیز میان ایشان آنست که یاقوت از بلور
اصلب و اثقل است و از بلیناس حکیم مرویست که
همچنانکه مواد و هیات متوجه صورت یاقوت باشد و
و اگر قاطعی ملاقی ایشان نشود بحد کمال کم رسیده
بصورت و هیئت میسر شود و اگر قاطعی ملاقی شود در جایی اقتضا

آن صورت جنسی دیگر از اجناس و نباتات قبول کنند
همچنین بعضی او بسیار از احجار متوجه صورت یاقوتی
اند و اگر صارفی مصارف شد متحلی بحلیه جنسی دیگر از
اجناس احجار میشوند و یاقوت از منسوبات افت

۵ فصل دوم در کان یاقوت و زمان تکون آن

در جزیره سراندیب که مساحت او موازی هشتاد و دو
فرسنگ در هشتاد و دو فرسنگ است و بعد آن جزیره از
سراندیب قریب چهل فرسنگ کوهی با عظمت و شکوه واقعست
که آنرا کوه راهون میگویند و این کوه از جهت ارتفاع
بجایی رسیده که قلهای آن برجهای گنبد فیروزه سرا ازی

میکند و از اتساع و انبساط این مرتبه که فسحت میدان های جود
کریمان را بر می نماید باز بلند پروازان اندیشه بقعر آن نمیتوانند
رسید و تنگ جهان کرد و نظر گرد اطراف آن نمیتواند
گردید و در هیچ حال کسی را بر اعالی چون فلک مال در
خاطر جبال عبور نکرده و نشان قدم رونده برکمرگاه
آن نیاید نقش و خاور دل سپهران با دریا صورت بسته

شعر
تو کوهی فرق فرقد پایه او : سپهر لاجوردی سایه او
کهی اندیشه کرد و در رهش لنگ : کهی آید نظر را پای بر سنگ
بعد چون چرخ اطلس رفته بالا : ملمع ساخته اطلس بخارا

و میان جمهور مردمان مشهور است که چون خلیفه حفظ خاک

مجود

مسجود سکان افلاک معلم ملا اعلی متعلم علم آدم
الاسماء حاصل کارخانه کون و مکان واسطه
حل و عقد جهان

شعر
آن گهر کم که در وهم صفی : هم محک و هم زر و هم صیرفی

صاحب عهد وفی ابو البشر
آدم صفی صلوات الرحمن علیه را از دار الامان جنان
بدار الابتلای جهان فانی فرستادند کوه راهون
مهبط و منزل او شد و در سلک سنگ ریزه کوه مذکور
انواع یواقیت منخرط و مندرج است پس هنگامی که
ملک موکل باران شمشیر آتش آهنگ حمایل کرده
بر باره کوه تکبر باد سرعت بر نشیند و گبر گاه رعد فرو

گونه‌ای از کمان قوس قزح بر قلهٔ سر بکر کوه راهون نمایان
کند استیلای سیلاب سنگ ریزه از دره کوه بخصوص بدست آرد
و در سلک پاره‌های سنگ یواقیت گذارند مندرج
بود لیکن ازین جمع عین الکمال نیل غیرت بر ناصیهٔ حسن و
جمال ایشان کشیده باشند و از کجا به صبغة الله که مشتهیا
و ازان یک رنگ میشوند رنگهای مختلف ایشان را متحد و
بی اختلاف ساخته بعد ازان چون بدست یاری صیقل و
جلا زنگ کدورت از سیمای مرآت اسمای ایشان بر زدایند
هر بعضی از رنگی ظاهر میشود و در همین جزیره انواع [illegible] میان
لآلی می باشد لیکن جبلی از لآلی اعلی است و در تاریخ

سنه تسع و ستین و ستمائه هجریه در شرقی قریه طراز از اقلیم [illegible]
که طول آن از جزایر خالدات ... و عرض آن از خط استوا درجه ...
و از مدینه طیبه مصطفی تا آنجا پنج روز راه است کانی یافتند
و کیفیت وجدان آن چنان بود که درویشی محمد عارف نام
در قریه طراز ساکن بود و از کان مذکور یواقیت صغار التقاط
می نمود و کسی را بر آن اطلاع نبود در تاریخ مذکور یاقوتی
احمر کبیر یافت و بمبلغ سیصد دینار فروخت خبر آن به سلطان
زمان رسید و سلطان از درویش صورت حال
تحقیق نمود و کان مذکور را محفوظ ساخت و بر سر آن امینی
گماشت و بعضی مردمان بر آنند که در چهار موضع از

هندوستان غیر کوه راهون کان یاقوت نیست
و جزیره راه سراندیپ و اول ولایت جربکو و حدود بنجاول
و نواحی سیلان و حدود بیلکران و بعضی حکما گفته اند که
ماده یاقوت بعد از هزار سال که در اطوار سیر میکنند رنگ میگیرد و
و بچهار هزار سال بصورت یاقوتی بکمال میاید والعهده
علی من قال فصل سوم در تمیز اصناف یاقوت
و قیمت آن یاقوت بهرمانی رمانی اعلی و اعلی
یواقیت اند بعضی جوهریان ترجیح رمانی بر بهرمانی میدهند
و بعضی ترجیح بهرمانی بر رمانی بعد از ایشان لحمی پس
سماقی پس ارغوانی و اعلای یواقیت زرد مشمشی است

بعد از ان

بعد از آن نارنجی پس کاهی و حسن اصناف کبود لاجوردی
و نیلی است و ادون آن آبی و زیتی و قطعه یاقوت
بهرمانی یا رمانی شفاف صافی که وزن او تسوی باشد
سه دینار ارزد و اگر نیم دانگ بود هفت دینار و ده دینار
و اگر سه تسو بود بیست دینار و اگر دانگی باشد پنجاه دینار
و اگر دو دانگ باشد صد دینار و اگر نیم مثقال بود
دویست دینار و اگر چهار دانگ باشد سیصد دینار
و اگر پنج دانگ باشد هشتصد دینار و اگر یک مثقال باشد
هزار دینار و هر کدام ازین اقسام که ممسوح باشد قیمت آن
مضاعف باشد و خواجه ابوریحان نوشته که قطعه یاقوت

بهرامی یا رمانی ممسوح عالی که از معایب خالی بود بهوای
مذکور چهار دینار می ارزد و هر چه ازین مقدار زیاده
باشد قیمت آن از ترتیب بیرون برود و قیمت لحمی نصف
و قیمت ازعودی ثلث و قیمت طاوسی عشر قیمت رمانی
است و قطعه یاقوت زرد آبدار شفاف خالی از عیوب
که موازی مثقالی بود پنجاه دینار ارزد و دیگر انواع
را همین دستور قیمت کنند غیر یاقوت سفید که بقیمت بلور بود و تفاوت
قیمت اصناف بحسب جودت و رداءت اوصاف بر خردمندان
جوهرشناس التباس ندارد و از ثقات مرویست که بختیشوع
طبیب کفجه از یاقوت تحفه مجلس عالی امیر المؤمنین متوکل

ساخت امیر مشار الیه کیفیت حصول آن از بختیشوع
پرسید او گفت پدرم که پدرم آن علاج رسنده خاتون
زن هارون الرشید کرد و بعد از آنکه مشار الیها
لباس صحت پوشید این لعخه یا قدحی که هر دو را بصد هزار
دینار خریده بود بوی بخشید و گویند پیاله از یاقوت
بمبلغ هفت هزار دینار نیشابوری در غزنین فروختند
از خرجها ابوریحان مرویست که در خوارزم دسته کاردی
از یاقوت سرخ بود چنانکه اگر میان آن را در دست
گرفتندی از هر دو جانب کنارهای او پیدا بودی

٥ فصل چهارم در خاصیت آن یاقوت احمر

و آخر گرم و خشک اند و یاقوت اسود و کبود سرد و خشک
یاقوت ابیض سرد و تر و یاقوت اخضر قوت باعتدال
اگر یاقوت را دیرگاه در دهان نگاه دارند دل را قوت دهد و
غم و اندوه از دل زایل کند و حرارت غریزی را فرو
و تشنگی بنشاند و در مفرح حرارت و نشاط بیفزاید و
همچنان دل را سود دارد که شرح توان داد و قوت بدن
زیاده کند و خون صاف گرداند تا بحدی که گفته اند که اگر
بر مرده ببندند خون او دیر فسرده شود و سموم را
سودمند بود و اگر با خود نگاه دارند از طاعون و عرق
و صاعقه ایمن بوده و در نظر مردمان با عزت و شکوه باشند

وجه ص

خواص نوع اعلی اقوی بود و الا خاصیت تمام با اصفر نفع الاحلام
٥ فصل پنجم در معایب یاقوت و علاج آن بقدر
الامکان در یاقوت پنج گونه عیب می باشد یکی شبه
شعریت که آن را شعره گویند دوم آنست که جوهر او بآب
خورده باشد بر مثال چوب پوسیده و این دو قسم را اصلاح
بار حال نباید سوم آنست که بر یاقوت نقطهای سیاه
باشد مانند دانه سپندان و اصلاح این قسم بآن است
که یاقوت را بر آتش عرض کنند اگر نقطها زایل شود فهو المراد
و اگر زایل نشود یاقوت را سوراخ کنند چنانچه ثقبه بر
روی نقطه باشد چهارم آنکه در میانه یاقوت فرجه بود

که در آن فرجه گرمی یا قطره آب یا مقداری هوا یا قدری تراب باشد
و اصلاح این قسم منحصر است در آنکه یاقوت را سوراخ کنند
بوجهی که مثقب بفرجه رسد و آنچه در فرجه بود بیرون آید
پنجم شبه گردیست در صحن نگین که در یاقوت می نشیند
و رنگ و صفوت او را مکدر و متغیر میگرداند چنانچه در نقصان و وهم
تقدیم پذیرفت و طریق اصلاح این قسم آنست که سنگ ریزه
سوده در آب حل نموده بر اعالی یاقوت بمالند بشرط
آنکه سنگ ریزه از نواحی سرندیب باشد و یاقوت در کوزه نهند
و دم مسدود نمایند تا زمانی که در آن صفا پدید آید و اقل
زمان یاقوت در کوزه در آتش یکساعت است و اکثر آن شبانروز است

اگر یاقوت را از کوزه بیرون آرند و نقای کامل حاصل شده
باشد و در همان مرتبه بماند و دیگر باره آتش بوی نشود ندهند
و رنگ او تغییر نپذیرد اگر یاقوت کبود بزردی مایل
باشد و آنرا در آتش غیر مشتعل اندازند زردی او زایل
شود لیکن اگر زیاده در آتش بماند سفید شود و همچنین اگر
یاقوت زرد در آتش اندازند سفید شود از معلم اول
مرویست که یاقوت سرخ در آتش از حسن و بها بهم رساند بعد از آنکه
و اگر بر چهره وی خالی آل باشد منبسط شود و اگر خال
سیاه باشد تباه گردد و طریق جلای یاقوت آنست که
جزع یمانی را چندان بسوزند که خاکستر شود و مشابه آهک گردد

و بعد از آن در آب بساید و یاقوت را از آن بر روی
صفحه مس پاک کند که جلا یابد و بر طراوت شود ۵

باب سوم در زمرد فصل اول در

صفات آن زمرد بحسب رنگ منقسم میشود به ذبابی
و ریحانی و سلقی و زنجاری و کراثی و آسی و صابونی
ذبابی زمردی است سبز اندر اشفافیت در غایت طراوت
و خوش رنگی مانند آنکه مایل برنگ زرد بود و شبیه برنگ مگس سبز
که گاه گاه در میان گیاه می باشد و ریحانی زمردی است
روشن برنگ برگ ریحان و سلقی زمردی است سبز
برنگ سلق و زنجاری زمردیست برنگ زنگار و

کراثی

کراثی زمردی برنگ گندنا و آسی زمردی برنگ
برگ مورد و صابونی زمردی سفید تیره برنگ صابون
و بعضی بر آنند که صابون اسم معدنیست و بحسب کدورت
و صفوت منقسم میشود به صیقلی و ظلمانی صیقلی زمردیست
که روی در آن توان دید و ظلمانی زمردیست که از جلا
صیقلی بود و جهت وزن و عدم مصابرت بر نار
و سرعت انکسار و شدت نعومت از جمله صفات و
علاماتست که زمرد با این علامات امتیاز می یابد از مینا
و سلهاها که باو مشتبه میشود و تمیز زمرد از شب و لعل سبز
و مینا بجلا توان کرد که مینا بصقال جدید جلا نگیرد

جلا بگیرد و یشب و لعل با آتش بخلاف زمرد که با تنها
جلا می پذیرد و زمرد مستطیل مجوف را قصبه گویند و گاه باشد
که چند قطعه زمرد بر روی صفحه مینا با یکدیگر وصل کنند و آن
صفحه را استر خوانند و از کواکب عطارد بر زمرد مستولیست

۵ فصل دویم در کان زمرد و کیفیت تکون آن

در اراضی مدینه اسوان از اعمال حرص ز دیار مصر که طول
آن جزایر خالدات ست و عرض آن کج درجه ست کوهی
چون اندیشه بید و لستان ست بانه واقعست و چند محل ازان
کوه مکان تکون زمرد است و چون کان زمرد حفر کنند
طلق سبز میشود بعد از آن خاکی سرخ پدید آید که در میان

آن طلق زخوا اکثر کبود باشد که با آن طلق از رگهای زمرد
خسیس آمیخته بعد از آن زمرد نفیس بهم رسد و اگر خاک
آن موضع به بیرند در میان آن رگهای زمرد بیابند که
کمالش چندانی نبود و در ارض حجاز زمرد صابونی گون
می یابند و ازین جهت او را زمرد عربی گویند ارسطالیس
حکیم مرقومست که آن جوهرهای که ماده زمرد است بواسطه
توجه بصورت یاقوت احمر سرخ میشود بعد ازان
بسبب مصادفت برودت اجزای او تکاثف میشود و
و اندرون او سیاه میشود با حرارت او استیلا می یابد
و رنگ بیرون و اندرون بوسیله خلط اجزا ظاهر و باطن

بایکدیگر مزج میکنید و از امتزاج ایشان خضرت تولد می
یابد ❊ فصل سیوم در تمییز انواع زمرد و قیمت آن
❊ احسن انواع زمرد ذبابی است چه او جامع خواص
جنس زمرد است بلکه انواع دیگر را قیمتی و خاصیتی
چندان نیست بعد از ذبابی ریحانی و ادون انواع
زمرد صابونیست و قطعهٔ زمرد ذبابی ممسوح اعلا که از
عیب خالی بوده باشد و وزن او درمی بود موازی پنجاه و چهار
درم می ارزد و اگر سه درم بود دویست دینار اگر پنج درم
بود هزار دینار و قیمت ریحانی سه ربع و قیمت صابونی
نصف سدس قیمت ذبابیست و قیمت سایر انواع متوسط است

میان قیمت ریحانی و صابونی در زمرد از حسن سنگ نقصانی
چندان ندارد بخلاف سایر جواهر ❊ قاضی علاء الدین
ناحی که مشرف معادن زمرد بوده مرویست که در معدنی
که از معدن شاه میگویند زمرد سلقی در میان طلق یافتند
و در زمان استخراج شکسته شد کسوران را وزن
نمودند هفتاد و هفت درم بود و در سیب قطعهٔ مذکوره
قطعهٔ زمرد ذبابی حاکی از شش درم تکون یافته
و هم از وی مرویست که قطعهٔ زمرد ریحانی یافتند
که بعد از حک و جلا دوازده مثقال بود و جوهریان
دمشق او را بسی هزار درم در سلک تقویم کشیدند

و گویند خلیفه ذو فنون مأمون پسر هارون الرشید یکی زمرد
از دو مثقال بمبلغ سیصد هزار دینار خرید از خواجه
ابوریحان مرویست که پادشاه با شوکت و جاه خوارزم
شاه قدحی از زمرد بمقدار رطله ار تراز و داشت
فصل چهارم در خاصیت آن مزاج زمرد از مزاج
مروارید برود و ابس است اگر دانگی زمرد سوده در
مفرح بارد و بمسموم دهند از سم خلاص یابد و اگر در پوست
و موی او نقصانی واقع شود و اگر قطعه زمرد با خود
نگاه دارند دل آن قوت نماید و از صرع و خواب پریشان
دیدن ایمنی بخشد و معده و جگر را نافع بود و حیوانات

ذوات

ذوات السموم از حمایل آن اجتناب کنند و از این
جهة قلاده زمرد بگردن اطفال حکام می بندند
و جابر بن حیان در کتاب سر مخزن یاد کرده
که اگر افعی بوطی نظر بر زمرد کند فی الحال کور
شود لیکن از خواجه ابوریحان مرویست که پادشاه
خوارزم شاه عقدی از زمرد در گردن افعی کرد و هیچ
خلل در چشم وی نبود ۵ فصل پنجم در معایب آن
۵ بدترین عیوب زمرد اختلاف رنگست و بعضی گفته اند
بدترین عیوب آن عیبی است که آنرا باصطلاح حکاکان
بشل شوخکی گویند عیب دیگر آنست که جوهری غرب

ریگ یا خاک یا دو ای آمیخته بود یا غمامه از طلق بروی
نشسته باشد و چون اکثر افراد زمرد مستوی الشکل و ممسوح جهت
اگر قطعه حجمی بود و ممسوح نباشد عیب بود و بعضی جوهریان
تشعیر را که شبه شکافی است که قلما زمرد از آن خالی
باشد عیب میشمرند و اگر بر روی زمرد اندک سفیدی
باشد پنهان نمک و قدری بنج را با روغن سوده بمالند
و در آن بمالند تا پیدا شود و طریق جلاء زمرد است که آن را
بجلا یا قوت جلاء دهند بر چرخ مس بعد از آنکه از ابر چرخ
اسرب نرم کرده باشد ۵ باب چهارم
در زبرجد فصل اول در صفات آن حکیم ابو نصر

در زبرجد

فارابی و بسیاری از حکما بر آنند که زبرجد بعرب
لفظ زمرد است و جنسی علیحده است که از زمرد الطف و
اصفی و اشف است و در تحت آن سه نوع مندرج است
زبرجد شدید الخضره زبرجد ضعیف الخضره زبرجد معتدل
الخضره ۵ فصل دوم در کان زبرجد همان
کان زمرد است و همانا ماده زمرد را بواسطه ضعف حرارت
لینتی در جسم و نقصانی در رنگ پیدا شود و هنوز خلعت زمردی
پوشیده کسوت زبرجدی پوشد [illegible] است
که در زمان ما اصلا زبرجد در معدن پیدا نشد و
بحینها زبرجد پیدا شد و بحینها زبرجد که در میان است

از چاههای اسکندریه از اقلیم ثالث و وسعت و طول آن
[illegible]
جزایر خالدات ستانند و عرض آن تا درجه است
استخراج میکنند و مردمان آنند که از بعضی کتبهای ذوالقرنین
و نوشته شده بیت که این کلام موید قول بعضی است که گفته اند
که در اثنای آنکه سلطان عظیم الشان گیتی ستان جامع
ریاستین اسکندر ذوالقرنین در طلب آب حیات مراحل ظلمات
قطع میکرد بسوادی رسید که چون دیده بی نور در ان
از روشنی در آن سواد اثری نبود و نگهبان نظر را از
جوانب و اطراف او خبری نه طاووس زرین بال
آفتاب مانند عنقا ناپدید گشته و زاغ سیاه فام ظلام

بالها فرو گذاشته در اثنای آن ندا از بلند آسمان
لشکر اسکندر آوازه افتاد که سنگ ریزه این
سواد جیباندام است کسی که کیسه حرص از این سنگریزه
پر کند شاخ امیدش میوه ندامت بار آرد و کسی که
دامن همت از آن بیالاید و اعراض کند آخر الامر
از جام تمنی شربت پشیمانی نوش کند بعضی لشکریان
بندی از آن برداشتند و بعضی نگذاشتند چون از
ظلمات خلاص یافتند و از پرتو آفتاب اطراف و
اکناف جهان چون دل عارفان از نور معرفت روشن
گشت آورده را احتیاط کردند زبرجد بود کسی که

راه آورد نداشت و دست حسرت بر سر میزد و کسی که دوا
بر قلب بضاعت ناشسته میخورد و از این جهت زبرجد را
حصباء الذباب گویند ✻ فصل سوم در تمیز انواع آن
زبرجد و قیمت آن احسن انواع زبرجد زبرجد
معتدل الخضره است خاصه که آبدار و شفاف و بر
طراوت باشد و نیم درم از چنین زبرجد بمبلغ یکصد و دینار قیمت
در معرض تقویم می آورند ✻ فصل چهارم در خاصیت
چون حکماء سابق زبرجد را خاصیتی علیحده نشمرده اند و خاصیت
آن بیان نکرده اند و بعض متاخران بر آنند که نگاه در
نظر بوی تقویت بصر میکند ✻ باب پنجم در الماس

الماس

فصل اول در صفات آن ✻ الماس هفت نوعست
سفید شفاف مانند آبگینه فرعونی و رنگی که سفیدی
وی مایل بزردیست و سبز و سرخ و سیاه و آهنی
و دو نوع اول از این انواع کمتر و مستقص اند بخلاف
سایر انواع و الماس آهنی بغایت نادر الوجود است
بلکه اکثر افراد الماس را اصلاح بود و چون بر سندان
نهند و خایسک بر آن نهند شکسته نشود بلکه در سندان
فرو رود و طریق شکستن الماس آنست که در میان
اسرب نهند و مطرقه بر اسرب زنند که الماس در
میان آن شکسته شود و بعضی بر آنند که اگر الماس را

در میان نی نهند و جسمی صلب بر نی زنند الماس
شکسته شود و جمعی بر آنند که اسرب را بر روی ان نهند
از برای آن می نهند که الماس از شدت نجهد و اگر
بجای اسرب قطعه موم یا پاره کاغذ نهند همین فایده
حاصل شود و الماس را با طلا علاقه طبیعی هست که اگر
چنانچه ملاقی طلا شود در روی او بریزد و خردهای ریز او
بچسپد و کسانرا با الماس میلی با علم تجربت بخشیشی
که بر آن مشوش شدند و میخواهند که تمیع کنند تعاسی از تجار
صاحب اعتبار روایت کرده که قسمی را از الماس اصنوا
مختلف المرآت است چنانچه صنوا، در سطح جسمی قابل ضو

ک

که مقابل او باشد الوان قوس قزح مترائی میشود
و حکام هند این قسم را الغایت عزیز میدارند و
بآن تیمن و تبرک میکنند و نمیگذارند که از بلاد هند
بیرون برند و فرق میان الماس و اشباه الماس
بآنست که الماس و نار پایدار بود و اشباه را
تاب نار نباشد و الماس از منسوبات آفتابست

فصل دویم در کان الماس و کیفیت تکون آن

در کوهی از ناحیه شرقی کشور هندوستان دره
واقعست که مقعر آن دره از شدت ظلمات با مقعر
افلاک دعوی مماثلت میکنند و قعر آن از غایت پستی

بامر کر خاک لاف زیر دستی میزند فکر عمیق بعمق آن
نمیرسد و نظر دقیق را در اطراف و جوانب او اقدام مبلغ و
وقعر دره مذکوره کان الماس است و در اندرون و
نواحی آن مارهای بسیار آتش فعل متوطن اند که سنگ
حمله بلکه سنگ نظره چنانچه در کتب طبی یاد کرده اند
خاک وجود حیوان را بباد میدهند و چون بواسطه خشونت
مزاج متوطنان و ملاسه حجر وصول بآنجا میسر نیست
وصلهای گوشت به اندرون دره می اندازند و
قطعهای الماس بآن می چسپد و مرغان بعادت
سیل انحدار و آتش صعود که در آن زمین نشیمن دارند

استخراج لحوم مینمایند و در آن نواحی میخورند و
قطعهای الماس آنجا می یابند و جمعی که موکل کان مذکورند
بعد از تفحص و تفتیش قطعهای الماس خسیس و نفیس
در آن نواحی می یابند بمقدار خردلی است تا بمقدار
جوی و قطعه کبیر نادر می افتد و بعضی آنند که الماس
در کان یاقوت تکون می یابد از غشای آن و دیگر که الماس
حجری ذهبی است و بعضی آنند که ماده که بتوجه بصورت
یاقوت در آید و اگر بواسطه یبوست مفرط منعقد شود
در حالتی که مقارن ملوحه باشد الماس گردد و اگر بواسطه
یبوست غیر مفرط انعقاد یابد در حالتی که مقارن حلاوت

باشد طلا شود ❊ فصل سوم در تمیز اقسام الماس
و قیمت آن احسن اقسام الماس آنست که چون او را
نفس گرم کنند و آب سرد یا برف برابر او نهند سفید و پر
طراوت نماید یا بر کنارهای او قدری موم بنهند و در
برابر آفتاب بگردانند رنگی میان قوس قزح پدید آید
و بعضی بر آنند که رنگی از سایر انواع اعلی است و قیمت الماس
نفیس مساوی قیمت یاقوت احمر است و بعضی گفته‌اند
که قیمت قطعه که بوزن قیراطی بود دو دینار است
از ابو یعقوب بن اسحق کندی که مترجم مسائل حکمت است
روایت کرده اند که در حالت گرانی مثقالی ریزه الماس در

دار العیار بغداد بمبلغ هشتاد دینار و در حالت
ارزانی به پانزده دینار میفروختند و هم از وی روایت
کرده اند که اگر قطعه کبیر یافت شود که موازی مثقالی
باشد قیمت آن چهار پنج برابر قیمت قطعهای صغیر بوده که
بوزن آن باشند ❊ فصل چهارم در خاصیت آن
۵ الماس بارد و یابس است و در درجه رابعه و خوردن
آن اگرچه اندکی بود مهلک بود و اگر قطعه الماس
با خود نگاه دارند از صاعقه ایمن باشند و اگر بر
اطفال بندند از صرع محفوظ باشند و نیک خو شوند
و اگر الماس سوده را با داروی امتزاج نموده در دندان

مالند رنگ و مداد بالکلیه ازاله کند و اگر بر شکم بندند
پیچش شکم و فتق و معده را نافع بود و اگر قدری
الماس بر سر مثقب استوار کنند به آن سوراخ احجار صلب
که آهن و فولاد بآن کارگر نیست توان کرد ۵

باب ششم در عین الهر ۵ فصل اول در
صفات آن عین الهر جوهری مشرق آبدار شفاف
پر طراوت است که در روی نقطه باین رقم مرئی شود
که مقدار و رنگ نقطه مذکور قریب است بمقدار و رنگ ناظر
گربه که محل نور است و اگر جوهر مذکور را بجانبی تحریک کنند
نقطه مذکوره بر خلاف آن جهت حرکت کند مثلا اگر

عین الهر

جوهر را بجانب یمین تحریک کنند نقطه بجانب یسار حرکت
کند و اگر روشنی بر وی افتد آبی مواج در او مرئی میشود
و هر چند روشنی اقوی بود موج آب مذکور که در او ظاهر
اجلی باشد و ضوء از وی منعکس میشود و بجسمی قابل انعکاسات
که مقابل او باشد چنانچه از آینه و اگر عین الهر شکسته شود
در هر جزوی از اجزاء او نقطه بصفه مذکوره ظاهر گردد

فصل دویم در کان آن بعضی گفته اند که کان
عین الهر کان یاقوت است و آن جوهری یاقوتی یعنی ماده
او متوجه بانخراط در سلک یواقیت وارد و بواسطه عارضی
که مصادف او شده از صورت یاقوتی منصرف گشته

غالب بر او رطوبت است ❁ قسم سوم در بیر اقسام
و قیمت آن هر چند عین الهر سفیدتر و شفاف‌تر
باشد و نقطه مذکوره در او ظاهرتر و جلی‌تر بود و حرکت و تابش
او سریع‌تر و اگر بود است حسن و آن ثمن باشد و حسن شکل و کبر حجم
بقیاس سایر جواهر موجب فضیلت و ازدیاد قیمت او است
و قیمت عین الهر بعکس سایر جواهر در بلاد هند که در ثبت
معدن او است اضعاف قیمت وی است و در بلاد
عرب که از معدن وی بعید است و گویند که در بعض
بلاد هند که قریب معدن است این حجر را می‌پرستند
معاشی از نصف تجار روایت کرده که قطعه عین الهر در

بلاد مغرب بمبلغ یکصد و پنجاه دینار فروختند که در
بلاد عرب بعشر این قیمت نخرند چه اعراب موازی
مثقالی زیاده از پنج شش دینار نمی‌خرند و حکایت
کرده اند که شخصی اسمعیل نام از عدن یمن متوفی
شد و در شهر و کالت وی کیسه یافتند که در آن نگینی
عین الهر بود و در غایت خوبی و کاغذی در کیسه بود
که بر آن نوشته بودند که این نگین در مصر بمبلغ هشتصد
فیلی خریده اند و هر فیلی مساوی پنج دینار ملکی است
و هر دیناری ملکی دیناری و ربع دیناری مصری است
و نگین مذکور بهفت هزار دینار ترکه خریدند ❁ ❁ ۵

فصل چهارم در خاصیت آن از ثقات مرویست
که ذکر عین الهر در کتب قدما نیست همانا جدید الظهور است
و احجار جوهریان آنست که حامل آن از چشم زخم محمی است
و هندیان بر آنند که عین الهر جامع خواص خوب بهرهایی
است و خاصیت نجم اصم بکر دارد و مثل آنکه صاحب حسب او
نقصان نمی پذیرد و ازین جهت از عجایب بسیار مجرب
باب هفتم در لعل فصل اول در صفات این
لعل چهار نوع است سرخ و زرد و بنفش و سبز که مشابه
زمرد بود و گاه باشد که از قطعه پاره سرخ بود و پاره
زرد و لعل سرخ هشت صنف است گوگردی و پیازی

لعل

دلا

و تمری و لحمی و عنابی و بقمی و آذریونی و اکهب گوگردی
لعلی است در غایت لطافت و خوش رنگی و درخشندگی
و پیازی منسوبست بقریه پازک که در روم کوهی است
که کان آن در آنجاست و لحمی لعلیست لحمی رنگ و
اکهب لعلیست سرخ تیره مدر رنگ و در تحت هر یک از
انواع دیگر بحسب قوت صبغ و ضعف آن اصناف کثیر
الاختلاف مندرجست از ابو اسحق مرویست که لعل را تمام
رنگ نتوان کرد و لعل پنجاه و شصت مثقال دیده اند و
خردمندان جوهرشناس مخفی نیست که گاه میان لعل و
یاقوت و بیجاده و بلور رنگ کرده التباس می افتد

تمیز میان لعل و ایشان آنست که چون پاره از لعل اصلب است
و بلور بلون سرخ و چون سفید شود و اگر پاره از حباب و ارند
بعضی سرخ نماید و بعضی سفید و یاقوت را از آتش حسن و
طراوت بیفزاید و بسوهان سوده نشود و قلما از تغیر خالی
بود بخلاف لعل و بدانچه نسبت لعل بدخشان بواسطه
آن نیست که از آنجا میخیزد بلکه بواسطه آنست که از معادن
بدخشان می آرند و مشهور شده و لعل از منسوبات آفتاب است

فصل دویم در کان آن در ایام سابق کان
لعل چون اسرار عشق مخفی بود و غیر عالم الاسرار از آن
اطلاع نداشت و در زمان خلافت عباسیان در ارض ختلان

بفحوای آیهٔ کریمه اذا زلزلت الارض زلزالها بظهور پیوسته
زلزله عنیف واقع شد که از صولت اشتداد آن کان
آن تل در مضمون یومئذ یصدر الناس اشتاتا و صفت
الحال شده از ساکن بیرون افتند و شاخی غیر حجر من
ناس در آن اطراف و اکناف نماند و از بسیاری امتداد
زمان زلزله و کثرت حرکت و اضطراب زمین مردمان را
مصداق فحوی یوم یکون الناس کالفراش المبثوث حال ایشان
گشته سراسیمه بهر سو میدویدند و فرزند دلبند در خاک مذلت
و خواری افتاده گریه و زاری میکرد و مادر مهربان میگذاشت
و آواره میگذاشت و معشوق طناز با هزار کرشمه و ناز استعانت و استمداد

میشود و عاشق جان باز بجمال او می گردد و پروای او
نداشت ساعة فساعة صولت زلزله زیادت می شد و
مردمان مجموع از قیامت موعود مشاهده مینمودند و در آن
اثنا فحوای اخرجت الارض اثقالها بظهور رسید کوه بدخشان
از غوائل حدثان شکافته شد و کان لعل بدخشان پدید آمد
و چون زلزله ساکن گشت قطعهای سنگ سفید که
وعاء لعلست یافتند که شکسته شده بود و از میان
آن لعل سرخ درخشید خردمندان جوهرشناس لعل را
احتیاط کرده بودند و دانستند که جوهری گرانبهاست و
بحکاکان دادند تا سنگ سفید از آن جدا کردند لیکن در

جلا

جلا دادن آن زحمت بسیار کشیدند و بسیار چیزها آزمودند
و صیقلها جلا نمی پذیرفت آخر الامر بنوعی از مارقشیشا و ماهی
که اورا بجه خوانند جلا پذیرفت و لعل بدخشان مشهور جهان
شد و حجم صغرا و عینه لعل کان پیش حجم فندقی و حجم
اکبر مساوی حجم خربزه است و حصول لعل در وعای
آن بدین کیفیت است که در میانه وعا قطعه لعل کبیر تکون
می پذیرد و قطعهای حوالی آن قطعه بتدریج صغیر میشوند
چنانچه ریزه لعل در اطراف وعاست و قطعهای کوه
و در میانه حجری سفید که در میان وعا محفوف بسان دانهای
انار در میان شحم الرمان مرکوزند و علامات معادن

لعل و جا بالعل را معل گویند و معل زیاده از سه
رطل نه دیده اند و تا غایت زیاده از نه کان لعل بدخشان
یافته اند و بعضی کان را بنادر نسبت کرده اند و بشجی که حادثست
چون بنی العباسی و سلیمانی و شریفی که از آن لعل
بفسنجی خیزد و غیر آن و بعضی دیگر نسبت کرده اند بقریه
که در حوالی آن واقعست مانند پیازکی و چون معادن
مذکور را خمر نماند در اول امر لعل سرخ صحیح میشود و بعد از ان
لعل زرد و سنگ است که لعل حجری یا قوت است

فصل سوم در تعبیر انواع لعل و قیمت آن

اعلی و اغلی انواع لعل لعل احمر است و احسن و اثمن اصناف

لعل احمر گرد شکی است بعد از ان پیازکی و ازرق و اصناف او دون
لعل احمر لعل اکهب است و سایر اصناف متوسط اند
میانه پیازکی و اکهب از ابی علی مغربی مرویست که لعل
عالی آنست که چون آب را با صفات دارند رنگ او رود
و قیمت قطعه لعل گرد شکی یا پیازکی که جمیع شفاف صافی
عالی که از شالت و معایب خالی باشد قریب قیمت زمرد
و با پست و انکی دو دینار و دو دانگ پنج دینار و نیم
مثقال ده دینار چهار دانگ بیست دینار و پنج دانگ
سی دینار و مثقالی پنجاه دینار و دو مثقال دویست دینار
و سه مثقال تا پانصد دینار و چهار مثقال هزار دینار

ارزد و چون به پنج مثقال رسد قیمت آن دو صد و پنجاه
و هر کدام از مقادیر مذکوره که ممسوح باشد قیمت آن مضاعف
شود و قیمت لعل عنابی هر دیناری با چهار دینار
آید و قیمت بعضی با دو دانگ و اکثر را قیمتی زیاده نباشد
و بعضی بر آنند که قطعه لعل گردی یا پیازکی صافی شفاف
رنگین خالی بی عیب که بوزن ده درم بود بیست هزار دینار
ارزد و اگر هشت درم بود شش هزار دینار و اگر شش درم
بود چهار هزار دینار و اگر چهار درم دو هزار و پانصد دینار
و اگر سه درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم بود
از ششصد دینار تا هزار دینار و اگر مثقالی بود پانصد دینار

و اگر درمی بود سیصد دینار و اگر نیم مثقال بود دویست دینار
و اگر دو دانگ بود صد دینار و اگر دانگی باشد سی دینار
و اگر سه تسو بود پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود شش دینار
و اگر تسویی بود سه دینار و قیمت لعل عجمی نصف قیمت این بود
و قیمت لعل زعفرانی و پیازه فام نصف قیمت عجمی بود
و قیمت سایر انواع و اصناف بقیاس با قیمت این انواع
و اصناف مذکوره معلوم توان کرد و از نفایس است
که لعل را در اوایل زمان ظهور بقیمت یاقوت میخریدند
بعد از آن چون آزموده‌اند در ثبات و محکمی و وزن از
یاقوت کمتر بود عزت و قیمت آن کمتر شد حکایت کرده‌اند

که قطعه لعل عالی کبیر الحجم ابدار شفاف ممسوح در غایت
خوش رنگی و درخشندگی برسم تحفه نزد شیرشاه بجهت عیشت و
جوانمردی سلطان جلال الدین بردند سلطان جهانبان
ماهر در معرفت جواهر طلب نمود و ایشان لعل مذکور را
بمبلغ دویست هزار دینار در رشته تقویم کشیدند سلطان
چهار هزار دینار بصاحب تحفه داد و لعل در پیش تاج نهاد
بعد از آن تاریخ آن لعل را در خزانه نوشیروان زمان
تا آن خان مهدی دیدند و جمعی از ارباب مهارت قطعه لعل بی رنگ
می اندام از چهار ده مثقال که بر او نقطها بود بمبلغ پنجاه دینار
قیمت کردند فصل چهارم در خاصیت آن

لعل گرم و خشک است و در مفرحات تقویه قلب می نماید و فرح
فزاید و خون صافی کند و اگر با خود نگاه دارند از احتلام
محمی باشد و خواب پریشان نبینند و اگر کودکان
خرد بندند در خواب نترسند و بد خویی نکنند و اگر
لعل صلایه کرده را با نبات و گلاب بیامیزند و بیاشامند
رنگ حنا سرخ کند و این خاصیت را از آن معلوم کرده اند
که عاملان معادن گاه گاه قطعه لعل بطراوت را پنهان
از مشرفان التقام میکنند چون لحظه ای میگذرد و
لعل در معده ایشان قرار میگیرد رنگ ایشان سرخ میشود
و فی الجمله خواص لعل قریب بخواص یاقوت است

فصل پنجم در معایب لعل و بیان اموری که بآن
مضرت میرساند معایب یاقوت از ثقبه و غمامه یعنی
کرد و تشعر و تغیر لون هم در لعل عیب بود و لعل از بوهای
تیز مانند بوی مشک و کافور و از آب و بد رنگ شود
و از ملاقات با اشیای تیز طعم طراوت و لطافت او
زایل گردد و از حکاک با شیائی که از وی صلب تر باشد
خسته گردد و وداع کردم محافظت لعل بآن
محافظت فیروزه باید کرد و مروارید نیز ٥ باب ششم
در فیروزه فصل اول در صفات آن
فیروزه در اصل کان کی مکان تکوین اوست بتقسیم تا اقسام

فیروزه

و انواع نموده اند و خردمندان بر معرفت جواهر هر قطعه
را که ببینند بشناسند که از کدام کان است و فیروزه
پنج قسم است نیشابوری و غزنوی و ایلاقی و کرمانی
و خوارزمی و غیر نیشابوری را اعتباری نیست
بواسطه آنکه اقسام دیگر را خواه اگر چه در لطف و صفایی
زیاده بدارند و رنگ ایشان باشند چنین مرتفع و
سریع الزوال است و فیروزه نیشابوری فیروزه صلب البنیه
لطیف صافی است که رنگ او تغیر نپذیرد و آن هفت نوع است
ابواسحاقی که فیروزه بغایت رنگین شفاف صافی است و
ازهری که قریب ابواسحاقیست و سلیمانی که فیروزه سبز فام

بنظر اوست و زرهونی که فیروزه ایست که زر او نقطه‌هایی
اما بطراوت و حلاوت اقسام سابق نمیشد و خالی که زر
فیروزه آسمانگون است و عبدالمجیدی که فیروزه رنگین
صافی عالی است لیکن اندک مایه درشت اندام است
و عبدلیپی کم اندک مایه شیرفام است و فیروزه در حالت
صعوبت هوا صافی و در حالت کدورت آن تیره باشد
و حجم این زر و زر را اکثر از حجم او در زور حجم و بعض اقسام
فیروزه زرخو اکثر سفیدفام است و چون این قسم را
در روغن شیره اندازند رنگین شود و لیکن عنقریب رنگ او
تغیر پذیرد و جوهریان این قسم را اسحاقی خوانند و فیروزه

دو رنگ را از آتش کج نمایند و فیروزه صلب البنیه را با الماس
سوراخ کنند و در جوالکب را به فولاد و اشباه فیروزه
سه گونه است مینا و صمغ و حجر اگر هر دو را از سنگ جدا
با بعض الوان یا مینا سازند و معجون چینی که از ابزار کوبند
و تمیز میان فیروزه و اشباه آن جوهرشناسان التباس
ندارد و فیروزه بحسب زمان استخراج آن از کان منقسم
میشود به قدیم و جدید آب و رنگ قدیم بعینه تغیرپذیر نشود
و آن جدید در معرض تغیر و تبدل باشد و بعضی برآنند
که فیروزه فایق عالی خالی از عیوب زیاده از حجر هم نافعه است
اگرچه فیروزه کبیر الحجم کثیر الوجود است چنانچه از بعض جوهریان

مرویست که فیروزهٔ ایلاقی که وزن آن بیست و دو درم
بود بشیراز فروخته شد و چون نیکو بود بمبلغ پنجاه و چهار قیمت کردم
و در تاریخ سلجوقیان مذکور است که چون سلطان الب ارسلان
مملکت فارس مسخر کرد از قلعه اصطخر قدحی پیش وی آوردند
که سواری می من مشک و عنبر می گنجید و نام جمشید
بخط کبار آن منقوش بوده و گویند که بر تاج شاه
و اکثر سلطان سنجر فیروزه بحجم سیبی بزرگ بوده و حکایت
کرده اند که کان علم و دکان آصف برخیا که وزیر نگین خاتم
سلطنت داود که سری مستجاب الدعوه رب هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی سلیمان بن داود و نعم علی نبینا

و علیهما السلام بود تخته فیروزه داشت که بر سر آن
طعام خوردندی و روایت کرده اند که در خزانه نوح
بن منصور صراحی فیروزه مخروطی بود که یکمن و نیم گلاب
گنجانیدی و در نواحی نشابور جوهری شبیه بفیروزه
از کانی قریب بکان آن استخراج میکنند و این جوهر
را قطعهای کبیر می باشد و از آن نرد و شطرنج و تخته
و امثال اینها می تراشند لیکن رنگ و طراوت آن
زود تغییر می پذیرد خاصه که دسومت بوی رسد
و فیروزه از منسوبات زهره است ۵ فصل دوم در
کان فیروزه و کیفیت تکون آن فیروزه را در حدود ایلاق

و نواحی غزنین و مرو خوارزم و کوهی که میانه یزد و کرمان
واقعست و کوهی که میان نشابور و طوس است قریب
قریه بشان کانهاست و بهترین کانها کان نشابور است
و در کوه نشابور هفت کان واقعست که انواع کانها
فیروزه را از آنها استخراج می کنند و بهترین آنها
کانیست که خلف خلیل بن اسرائیل صاحب معدن
قدسی لو بوالکانها اسحق نبی صلوات الله الرحمن علیه
اظهار و افشای آن نموده و آنرا کان اسحاقی می
گویند و زبون ترین آنها کانیست که آنرا کان عندلیب گویند
و چون فیروزه را از کان بیرون آرند بخرج با سنگ آمیخته باشند

و بعضی

و بعضی الکن و بعضی اطر ملح سازند بعد از آن
بسنگ نرم و چوب بید آنرا جلا دهند از نفایس
روایت کرده اند که ماده فیروزه توجه بصورت نحاس دارد
و بواسطه مصادفت حرارت و یبوست متحجر شده از
جنبت نحاسیت رسته و در سلک جواهر اندراج یافته
پس فیروزه حجری نحاسی باشد و از بعض حکما مروی است
که ماده فیروزه الحجره نحاس است و مصادفت یبوست سبب اسوداد
و استیلای حرارت سبب احمرار اوست و از امتزاج
سواد و حمره زرقت که لون فیروزه است تولد می یابد
فصل سیم در تمیز انواع فیروزه و قیمت آن

اعلی و اغلی اقسام فیروزه نشابوری است و احسن و انفس
فیروزه نشابوری ابو اسحاقی بعد از او ازهری بعد از
ازهری سلیمانی بعد از سلیمانی زرهونی بعد از زرهونی
عبد المجیدی است و ادون و ارذل انواع مذکوره فیروزه
عبد لیبی است و بهترین اقسام الحجب رنگ سبز ملیح
فام است بعد از آن شیر فام پس آسمانی و الحجب شکل نزد
اهل خراسان و ما وراء النهر رنگانی و نزد اهل عراق
و شام مسطح و نزد اهل خطا طرملخ است و طرملخ فیروزه
است و طرملخ فیروزه است که سنگی غریب با وی
آمیخته بود و آن را با سنگ غریب بحک آمیخته کرده جلا داده

باشند و خطائیان سنگ غریب را سیاه خوانند
و در نور بتان و تبت روپیان از آن سیاه زنند و فیروزه خالص
عالی باید که نرم اندام و آبدار و مشرق صافی باشد
و زیره فیروزه را شذر خوانند و در بغداد و شام عزیز دارند
و قطعه فیروزه ابو اسحاقی یا ازهری رنگین صافی عالی
که از معایب خالی بود و وزن آن نیم مثقال باشد
مبلغ هفت دینار تا ده دینار ارزد و اگر یک مثقال
بود بیست دینار تا سی دینار و اگر دو مثقال بود پنجاه دینار
تا هفتاد دینار و اگر سه مثقال بود صد دینار تا صد و پنجاه دینار
و قیمت شیر فام هر دیناری تا پنج دانگ آید و اگر فیروزه

بود و هر دو بیاری با دانگی و فیروزه زر میان اخذان
قیمت نباشد ⁂ فصل چهارم در خاصیت آن

۵ اکثار نظر بفیروزه تقویت بصر میکند و از اجزاء کحل الجواهر
است و کسی که بامداد نگاه در فیروزه نگاه کند آن روز
نشاط و شادمانی بر آن بگذرد و گویند که حکایتی سابق
در هنگام رویت ماه نو بفیروزه نگاه میکرد و بندوی کسی که
فیروزه با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و در نظر مردمان
عزیز باشد و از چشم زخم محمی ماند و از این حجر فیروزه
را حجر الغلبه و حجر الجاه و حجر العین گویند و گویند
که حامل وی از قتل محمی ماند و در دور نوروزی بعضی اول فصل بهار

که نرگس شهلا طبق سیمین پر زر کند و نسیم صبا در خطه بزر
غنچه را سر بگشاید و دست قدرت از جیب شاخها خارهای
سیم استخراج کند و سوسن آزاده سر کیسه بگسلد زر ناز
کند بلبل از منبر شاخ منشور خلافت گل بر خواند و اشجار
باغ در اهم ازهار بر او نثار کنند تا رخسار از دوش
گل ضحاک سر بر آرد و نهالان گنجی شود که در میان
غنچه نهاده اند پر از بهار از گلهای رنگارنگ چهار سوی
چمن را آذین بندد و عطار باغ از بوهای گوناگون
مشام را بآن صبا و شمال بضاعت داده بهر سو فرستد
نسیم بهار ز قلعه استوار غنچه بگشاید و خنجر ابدار خار خامی

گل حمرا شود و سپر زرین قبه گل پیش تیرباران ابر
بهار دارند و کلاه شش ترک غنچه بر تارک شاخسار نهند
سلاطین را این جوهر [?] ایشان به ویژه فیروزه در مجالس بهشت آیین
احضار نهند و از نظاره جوهر آیینه بصر را جلا دهند
بعد از آن جواهر و کاسهای شربت سلک صحبت انتظام دهند [?]
و از دست ساقیان زیبا منظر جواهر نگار شربت [?] جگر
نمایند و این عمل را خود مبارک دانند و بدان تفاول
کنند و میل بفیروزه بیشتر نمایند فصل پنجم در بیان
اموری که بفیروزه مضرت میرسانند و کیفیت محافظت آن
اول از آب و هوای حمام آب فیروزه برود و از ملاقات روغن

طراوت آن زایل شود و از نم و بوهای تیز زیان بآن رسد
اما پیه و دنبه فیروزه را سود مند است و از جهت طراوت
و لطافت او در دست قصابان زیاده شود و محافظت فیروزه
نماید محافظت او باید کرد باب نهم در بیان پازهر
و سایر احجار حیوانی جمعی آنند که لفظ پازهر در اصل
پاک زهر یعنی پاک کننده زهر و بواسطه کثرت استعمال
حذف کاف کرده اند و پازهر میگویند ه
فصل اول در صفات آن پازهر دو جنس است کانی
و حیوانی پازهر کانی پنج نوعست زرد و سبز و خاکی و منقوط
[?]بان خشو و سفید صافی و بر آن نقطهای متفاوت از

پازهر

رنگهای مختلف می باشد و قطعه یکرنگ کمتر اتفاق

می افتد و حجر زهرالحیات است که از آن نرد و شطرنج و

غیره آنها می تراشند و اگر نوعی از پازهر خضر که رنگ

ساق چغندر بود در آتش افکنند سیاه شود و در آن

چیزی باشد که بسوزد و کرباتیان از آن مخاط شیطان

گویند و در پازهر حیوانی خلاف است بعضی بر آنند که او

سنگی است رستنی زهرالحیات است که گاه سیاه و گاه

زرد و خاکی رنگ پیدا شود و بر آن نقطهای کوچک

زنگاری رنگ باشد و سوده آن سفید بود و آنرا از یاده

از سه مثقال یافته اند و جمعی بر آنند که پازهر حیوانی

دو قسم است بقری و شاتی پازهر بقری سنگی زرد

نرم گرد است بسان زرده تخم مرغ و آنرا از دو تنکی تا

چهار درم زیاده یافته اند و پازهر شاتی سنگی سبز رنگ که

آنرا حجر التیس گویند و پازهر حیوانی را اشباه بسیار باشد

چنانچه میانه پازهر و ایشان اشتباه می افتد و تمیز او

از اشباه بآنست که در آب در نگیرد و رنگ او مایل

به کمودت نیست و بر آن نقطها هست و سوده او سفید است

بخلاف اشباه و پازهر از منسوبات قمر است ۵

فصل دویم در کان پازهر و کیفیت تکون بعضی اقسام

آن کان پازهر کانی در اماکن بسیار نشان میدهند

اما کان مشهور در آفاق چین و هندوستان است
از عجایب مردیست که در میانه جزیره ابن عمر و شهر موصل در
موضعی از اقلیم رابع که طول آن عز و عرض آن کز
درجه است بکانی رسیدم که از آن کان پارها سفید که بر او
نقطه‌ها بهر رنگ بود استخراج مینمودند و قطعه‌ها یکمن و دو من
از آنجا مستخرج میشد و گویند که از کان نمرد قطعه‌های
پازهر کبیر الحجم بیرون می‌آید که از آن خانها میتوان
ساخت و در مکان تکون پازهر حیوانی خلافست
جمع اول برآنند که در زمینی از حدود چین که بکثرت مار
اند شد صبا و شمال دشوار است و از بسیاری آب روان

چنانچه بر روی عاشق مهجور از هر سوی رود میرود و گوزنان
مارخوار بسیار است و چون بسیاری خوردن مار آن
حرارت بمزاج گوزنان استیلا یابد در آب غوطه خورند
چنانچه ایشان را غیر سر از آب بدر نباشد و در ماههای در
آب توقف نمایند و درین اثنا بخاری از اعضای
ایشان بر خیزد و روی بسوی قرنچه چشم ایشان نهند
چون بانجا رسد بآب انقلاب یابد و بسان اشک بیرون
آید و در آن حفرها که در گوشهای چشمهای گوزنان است
گرد شود چون گوزنان از آب بیرون آیند و برودت
هوا در گوشهای چشمهای ایشان پازهر گردد بدستور

متحجر و منجمد گردد و چون این عمل مکرر رود آهسته شود حجر گردد
کبیر و ثقیل شود و بیفتد و جمع ثانی را آرند که پازهر
بقری در مرارهٔ گاوان و پازهر شاتی در جوف نوعی
از گوسفندان وحشی در حدود فارس می باشند بگون باید

۴ فصل سیوم در بیان اقسام و قیمت آن پازهر حیوانی

از پازهر کانی و پازهر بقری از پازهر شاتی احسن و اثمن است
و از رنگها پازهر اخضر برنگ ساق چغندر بهتر بود و بعد از آن
رنگ زرد سفید فام که آنرا عسلی خوانند و آن قسم بیشتر
باشد و بعضی آنند که پازهر زرد رنگ تلخ طعم که سخت و
سنگ باشد و برا نقطهای کوچک بود و کهنه نباشد و پازهر

اقوی بود و امتحان جودت پازهر چند نوع توان کرد
یکی آنکه چون پازهر بسایند و در شیر ریزند ببندد و نوعی
دیگر آنکه چون آنرا در دنب عقرب بمالند عقرب نگزد
و اگر بگزد موثر نباشد نوعی دیگر آنکه چون بمقدار دو جو
پازهر را بسایند و در حلق افعی ریزند در ساعت افعی بمیرد
نوعی دیگر آنکه چون قدری از آن بخورد جوجه مرغ دهند
و افعی بروی بگمارند تا او را بگزد جوجه سلامت ماند
و پازهر کانی قیمتی چندان ندارد چه موازی شصت درم
سنگ وی هم نقره متجر بند و پازهر حیوانی بهای طلای احمر باشد

۵ فصل پنجم در سایر احجار حیوانی که در کتب قدما مسطور است

که مار مهره پیکی باشد که رنگ از جنس مار مهره که از قفای
مارهای کبار استخراج میکنند و مادام که در درون پوست بود
نرم اندام بود چون او را بیرون آرند و برودت هوا در او
تاثیر کند متحجر گردد و بغایت شکل باشد خایه خروس بعضی بود
و گاه باشد که خطی بر او کشیده باشد اگر آن را بر پلاس سیاه
بمالند سفید شود و اگر بر موضع زخم مار بندند زرداب از آنجا
روانه گردد و مهره بر محل زخم چسپیده باشد تا تمام
زهر بیرون آید بعد از آن مهره را افکنند و اگر با خود نگاه دارند
زهر کمتر کار کند و در دیگر زهرها هم سودمند است و اگر [illegible] باشد
و بر موضع زخم مار طلا کنند زهر بیرون کشد و مهره که معتمد

بود

بود بسیار عزیز الوجود و کثیر المنفعه باشد اما درین روزگار
مهره مار ندیده اند و شبیه آن از سنگ یشم که تا سنگی
بقدر است می باشد و سنگ یشم نیز پلاس سیاه
سفید میکند بواسطه آنکه این خاصیت از نرمی مهره و درستی
پلاس است و در سنگ یشم این صفت هست حکایت
کرده اند که محمد زکریا رازی مار مهره را منکر بود روزی شخصی مار
بحضرت سلطان آن روزگار آورده و در قفای آن مار
مهره خرد بود و مار کشته و قفای آن را شکافت و مهره
در وجست محمد زکریا انفعال یافت [illegible] آن شخص و [illegible]
آغاز کرد روزی [illegible] از او پرسید که آن مهره

چگونه تعجب کردی آن شخص گفت فقاعی ها رسکافتم و
سنگ مهره هم در روی نهادم و دو چشم و بینی کنده اشتم ناگاه حیات
اندر آن یافتم بعد از آن آوردم بسلطان فرستادم و چشم
و خرمهره مهره سفید بزرگ و درشت اندام است که
بر او دو نها بود و در شکل مار مهره قریب است و در قفای
بعضی از آن نمایانه گوشت و پوست تکون می یابد و کم
را مهره باشد خرمهره زهر ها نافع بود و سحوق آن بکار حوق دهند
و قیمتی زیاده ندارد از معلم اول مرویست که حجری
آسمان گون که در سکندرانیه ... می یابد چون کودک
بندند در خواب فزع و اضطراب نکند و اگر مرد با خود دارد

احتراز کند و اگر بر مصروع بندند نافع بود و حجری
که در مرارهٔ بقر می باشد اگر سحق نموده در چشم کشند نفع به
زهره
بصر کند و از نزول آب آینه دیده خراب شود و دور شود نیک
مثانهٔ آدمی ایمن خاصیت بود و بیاض چشم نافع بود
از دیسقوریدوس مرویست که حجری که در جوف
بچه خطاف حاصل میشود اگر بر بازوی مصروع بندند
صرع او زایل گردد و در جوف او دو سنگ بگون می باشد
یکی بیرنگ و یکی چند رنگ و هر دو پاره پوست گوساله می
باید نهاد که بر بازوی مصروع بندند والله اعلم

باب نهم در عقیق فصل اول در صفات آن

عقیق

عقیق هشت نوع است سرخ جگرگون و سرخ گلگون
و زرد و سفید و سیاه و ازرق و دو رنگ و طبع عقیق با
وجود شدت صلابه از رسوبت خالی نیست و از این
جهت نقشهای باریک بر آن نقش آن کرده و از اطراف بیرون
میارند مانند کمر و انگشترین و دسته کارد و نگین و مستوی
بر عقیق آفتاب است ۵ فصل دویم در کان عقیق
و کیفیت تکون آن ۵ کان عقیق در نواحی صنعا و عدن
از بلاد یمن و در بندر روم و در حد بصره از عراق عرب باشد
میشود و ماده آن و سوی صورت با جسمیت یاقوتی دارد و
بواسطه امری که مانع او از صورت یاقوتی میکند بلباس

عقیق

عقیقی قناعت کرده عقیق حجری یاقوتی بود ۵
فصل سیوم در تمیز و قیمت آن ۵ عقیق زرد و صافی
شفاف بهترین انواعست لیکن اعراب سرخ سیر
صافی شفاف بر سایر انواع ترجیح مینمایند و در میان
زردی که مایل بسرخی باشد و از ازرق آن سیاه بهتر بود
و سفید از همه بدتر باشد و بحسب کان عقیق یمن از سایر
اقسام اعلی و اثمن باشد و عقیق هند از آن فرو دون است
و قیمت انگشترین از عقیق موازی چهار درم و قیمت نگینی
درمی و قیمت دسته کاردی که آتش نباری است و
قیمت بر عقیق سرخ افتاده و غیر سرخ و زرد از قسمی زیاده

بیست و بواسطه بسیاری عقیق از قیمت بسیار است

فصل چهارم در خاصیت آن عقیق گرم و
تر است بطبع خون جمعی برانند که گرم و خشک و بهر نوع
از انواع عقیق که مسواک کنند زنگ دندان ببرد و ازاله
کنند و دندان سفید کرداند و منع بیرون آمدن خون
از اصول اسنان کند و تختم بعقیق احمری که بر او از
سفیدی خطها باشد منع بیرون آمدن خون از سایر
اعضا نماید و زنان و ایام الطمث حیض را بسیار نافع بود
و اگر عقیق با خود نگاه دارند از دشمنان ایمن اسان
شوند و بر ایشان فیروز باشند و اگر تحجی بر جنگ سیلک سر

با خود نگاه دارد این خصلت از وی زایل گردد و او را در نظر
مردمان شکوه و وقار حاصل شود و اگر عقیق سوده بر موضعی
باشد که خون از آن موضع باز نه ایستد از ان محل باز خون
ایستد و اگر عقیق را می سوده بمیل بچشم در کشند سفیدی
که عارض چشم بود ازاله کند و روشنی بفزاید و او نگاه
عقیق را خود مبارک دانند و تفاول کنند ۵

باب یازدهم در بعض اشباه یاقوت

اشباه یاقوت

یعنی بغش و بیجاده و مادهنج فصل اول در صفات
ایشان بغش چهار نوع است نادر بی کبر سرخ روشن
شفاف صافی است و بعضی جوهریان او را خجه تسمیه ان

اسم حسن کرده اند که این حجر مشابهه تمام با یاقوت احمر دارد
و چون او را بدون قیمت یاقوت در رشته معقود میکشند
گویا بزبان حال ادعای نسب میکوید و رطبی که سرخ است
و بنفشجی که سیاهی است که بر او حمرتی مشوب بزرد مطیف
و مشعلیت و اسبادشت که زردی روشن است و
جمیع اقسام نفیس لعل نیست لیکن نفیس از لعل کمتر است
اصل است و بیجاده سنگی سرخ رنگ است که سرخی او
رنگ بنفشجی مطیف و مشعلیت و اگر اجزاء او در لعل نیست
و بعضی اگر لعل است چنانکه ترکیب کنند
لعان او از اصل کرده و اگر خواهند که لعان او باقی ماند در

یشب آن جهره بکند و یک یکی آنی جهره از نقش
لعان باقی می ماند و این سنگ مشابهه تمام با یاقوت
دارد و فرق میانه ایشان آنست که یاقوت ازان
اصل است و اگر یاقوت را در دهان گیرند سرد نماید
و سنگی را اصل کرده اند بخلاف بیجاده و بیجاده سنگی شدید
الحمره است که مشابهه تمام با بیجاده دارد لیکن سرخی او
مایل بسیاهی است و از بیجاده سست تر است و جهره
عمیق و شیب آن نمی کند آب ندارد و این حجر
از منسوبات آفتاب اند فصل دوم در کان
ایشان کان بعضی کان لعل است و کان بیجاده و یاده بیچ

در حدود بدخشان در پیش کوه سکستان و اعمال آن و از کان
مذکور تا کشمیر ده روز راه است و اکثر بیجاده آن کان
به کشمیر برند و بیجاده همچون لعل در غلاف بود
و بیجاده در کوه زاهون هم می باشد و چون بیجاده
را از کان بیرون آرند تاریک و بی آب بود و بعد
از آنکه او را بتراشند آبدار و شفاف شود و بر یک
از این حجر ثلاثه حجری با دو بیت ۵ فصل سوم
در تمییز انواع و قیمت آن بهترین انواع بنفش
نادیست و قیمت مثقالی از آن موازی دو دینار زر است
بعد از آن رطلی و قیمت آن نصف قیمت نادیست بعد از رطلی

استادست است و قیمت آن نصف قیمت رطلی است
و کمترین انواع نفشجی است و قیمت آن نصف قیمت
استادست است و فی الجمله قیمت بنفش ربع قیمت
لعل است و هر چند سرخی بیجاده قرمزتر بود و شعاع
و لمعان او بیشتر باشد بیجاده خوبتر باشد و بیجاده بدخشی
از هندی احسن و اجود است و در قدیم الایام بیجاده
را قیمتی تمام بود چون لعل پیدا آمد قیمت بیجاده شکسته شد
و بعضی جوهریان آنند که قیمت بیجاده خوش رنگ
کثیر الشعاع مساوی قیمت لعل عالی و قیمت بیجاده میانه
مساوی قیمت لعل نازل است و در تقویم میکشند و بهترین

اقسام ماده بیح است که آب او بیشتر و احتیاج او بجزو
کردن آن اسهل کمتر بود و قیمت او از قیمت بیجاده کمتر است

فصل چهارم در خاصیت ایشان چون پیش در
زمان سابق نبوده حکما خاصیت او بیان نکرده اند و بیجاده
حار یابس است لیکن حرارت و یبوست آن از حرارت
و یبوست یاقوت کمتر است اگر کسی را که استسقاء
باشد مقدار چهار جو بیجاده سوده بخورد شفا یابد و اگر
بیجاده را با خود نگاه دارند خواب پریشان نبینند
و اگر بموی سر یارش بمالند تا گرم شود برگ کاه
و اشباه آن جذب نماید و اگر او را آفتاب دارند

و تیز در او نگاه کنند مزاج چشم تباه کند و رمد طاری
شود و اگر حیوانات ماده هیج یا بیجاده ببینند
رغبت جماع کنند

باب دوازدهم در جزع

فصل اول در صفات آن جزع چند نوع است
بقراوی و حبشی و غیر اینها و رنگ آن چهار گونه بود
سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان مختلف
بقراوی سه طبقه است طبقه اول سرخی غیر شفاف
بعد از آن طبقهٔ سفید شفاف بعد از طبقهٔ سفید طبقه
بلوری شفاف و حبشی هم سه طبقه بود و طبقه
سیاه چنان شبق و طبقهٔ میانه سفید و هیچ سنگ

جزع

جز الماس و یاقوت از جزع اصلب نبود با آنکه در آن
ورقت بعقیق باشد و بعض جزعها خطها باشد بعضی تمام
و بعضی ناتمام و گاه باشد که از تقاطع خطها صورهٔ مرغی
یا دابه تمام یا ناتمام پدید آید و از جزع مهرها و کمرها
و نگینها و غیر اینها سازند و جزع از شبوبات اصغر است

فصل دوم در کان آن : کان جزع بسیار است
لیکن کان و مکان اعلی و احسن است حدود چین و
نواحی طغار یمن اما چینیان استخراج جزع از آن
نمیکنند و جزع حجری یاقوتیت : فصل سوم
در تمیز انواع و قیمت آن اجود انواع جزع آنست که

طبقات او بحسب غلظت و رقت متقارب باشند
و از خشونت و زخم بسلامت بوده ابدار و شفاف و
مناسب الوان باشد و چون یاسه بقراوی زیاده
از یاسه سایر انواع جزع است ترجیح بقراوی یافی
انواع مینمایند و جزع در ولایت مغرب مستعملست و موازی
مثقالی بدو درم ناصری میخرند و در دیگر بلاد بواسطه
شآمتی که دارد استعمال نمیکنند و قیمتی زیاده ندارد

فصل چهارم در خاصیت آن اگر یاقوت را
بجزع سوده جلا دهند طراوت و صفای آن زیاده
شود و نیز بیان مهره زر بان کنند اگر جزع در موی زن

ابیستن بخشند و آن را او بپا و زیر نهد زادن آن را آسان شود
و منع سیلان خون نماید و اعراب بحرع تشام نمایند
و آن را اصلا نگاه نیندازند و میگویند که آن شاید اعلی شنا
اشتقاق اسمه من الخرع و همچنین اهل حبش بحرع تشام
میکنند و از آنست که استخراج آن از کان نمکین نمیشد و حکام
یمن نیز التفات بآن نمی نمایند و نمیکنند ازانکه در
خزاین ایشان مخزون سازند از معلم اول مرویست
که حامل جزع مغموم و مهموم بود و خوابهای پریشان بیند
و چون او را بسیلا یابد و با مردمان خصومت کند
باب سیزدهم در مقناطیس فصل اول در

مقناطیس

صفات آن مقناطیس چهار قسم است مقناطیس آهن
که مسمی به آهن رباست مقناطیس نقره مقناطیس طلا مقناطیس
ازرزیز آهن ربا سنگی تیره ثقیل است که جذب آهن میکند
از معلم اول مرویست که ماده آهن ربا بعینه آهن است
لیکن بواسطه مصادفت حرارت معدنیه غلظت پیدا
کرده و قبل از اکتساب صورت حدیدی انجماد یافته
و میان آهن و آهن ربا بواسطه اتحاد ماده و تقارب امزجه
تناسبی طبیعی و تعاشقی جبلی هست بمرتبه که آهن ربا
جذب آهن میکند و آهن بوی ملصق میشود بلکه
آهن ربا هنگامی ملصق میشود که با آهن ربا ملصق باشد مثلا

اگر طرف سوزنی با آهن ربا الصاق یابد و سوزنی دیگر
را بر طرفی دیگر سوزن اول نهند با آنجا ملصق میشود و
همچنین سوزن سیوم و چهارم و پنجم و اگر مقداری آهن در
میان طبقی نهند و قطعه آهن ربا در زیر طبق بهر سو گردانند
آهن در میان طبق بر سمت وی حرکت کند و اگر
آهن ربا در آهن بمالند و موازی نیم و آنگه آهن بر وی نیک
آن آهن آهن را جذب کند و تا ماده مغناطیس نقره
ماده نقره و ماده مغناطیس طلا ماده طلا و ماده مغناطیس
آهن زر ماده ارزیز است و بواسطه سببی که مذکور شد در آهن
ربا ایشان جذب ارزیز و نقره و طلا میکنند و موید این معنی است

که الماس حجری وهمی است و جذب ذهب میکند چنانچه
گذشت و اگر آهن ربا با آب و آهن و روزه دار ریزند تا
آب سیر یا در آب پیاز اندازند یا سیر بسیار در او
بمالند قوت جذب او ضعیف شود و شاید که بمرتبه رسد
که جذب آهن نکند و اگر در میان سرکه یا میان خون بز
اندازند و بعضی گفته اند که سه روز بگذارند باز قوت یابد
و جذب آهن کند و گویند که سنگی بزرگ آهن ربا هست که
آهن از وی هرب مینماید و بعضی بر آنند که اگر روغن
زیت در آهن ربا بمالند آهن از او بگریزد و مغناطیس نقره
که آن را حجر القبور گویند سنگی سفید است که به سفیدی

وی عنبری ضعیف آمیخته است و مطلقا زبد البحری نامی
و مرتبه سبک باشد که بر بالای آب بایستد و موی
پیچ و نیمه حجر القبور از پنج گز مسافت نقره سوی خود کشد
و مقناطیس طلا سنگی زرد است که زردی او عنبری
ضعیف آمیخته بود و جذب ذهب کند چنانچه آهن ربا
جذب آهن نماید بعض مردمان اند که قوت او در جذب
ذهب مرتبه ایست که از دو سه گز مسافت زر سوی خود
می کشد و مقناطیس ارزیز سنگی صلب کرایه الجهات است
که جذب ارزیز کند فصل دوم در کان آهن ربا
در قرب صنعا و عدن و هندوستان و نواحی ایشان

و دیگر

و دیگر محلها کان آهن ربا فسان مسید هند و از معلم اول
مرویست که در بحر مغرب کوهی است و در آنجا کانهاء
آهن رباست که چون کشتی بآن نزدیک رسد هر آهنی که در کشتی باشد
بسوی خود کشد و ازین جهت میخ بکشتی نمی‌زنند و در آن
نواحی عبور دارد و هر آهن ربا که در اعالی کان بود
باید قوت جذب او زبون بود و هر چه در اسفل آن بود
پذیرد جذب آن فزون باشد فصل سوم در
تمیز اقسام مقناطیس و قیمت آن آهن ربا رنگها
مختلف باشد و از هرمس حکیم مرویست که بهترین رنگها
آهن ربا سیاه سرخ فام یا خاکستر فام است و هر آهن ربا

که در جذب آهن اقوی بود و با آنکه کثیف باشد بسیار ثقیل بود
اشرف و اعلی باشد و موازی وقیه از چنین آهن ربا را اکمل حس
دیناری طلا بها باشد و اعلی اقسام مغناطیس ازرق و قرمز
و طلا است که در جذب ایشان اقوی بود و ایشان را
بواسطه ندرت قیمت متعارف نیست فصل چهارم
در خاصیت مغناطیس آهن ربا گرم و خشک است اگر کسی خرده
آهن خورده باشد و آهن ربای سوده بیاشامد آثار خارش نماند
آهن ربا خرده های آهن را جذب کند و با خود بیرون آرد
اگر از آهن ربا قلاده سازند نقرس و مفاصل را سود دارد
و اگر در دست گیرند علت کزاز را نافع بود و اگر زن را در

هنگام

هنگام زادن بدست گیرد به آسانی بزاید و اگر پیکان
در بدن بماند یا سر نشتر در رگ شکسته شود و آهن
ربا برابر آن نهند بی گزند بیرون آید و اگر تیغ زهرآب داده
زخمی بکسی زنند و آهن ربای خرد سوده بر آن پراکنند
مضرت زهر دفع کند و مغناطیس نقره بقولی بارد و
یابس است و بقولی حار و رطب اگر با آن دندان بشویند
دندان سفید کند و اگر بموضعی که موی باشد بمالند موی
نبرد و اگر بر نوشته بسایند ازاله خط کند و اگر بسوده
آن روی بشویند روی را طراوت کند و اگر ثآلیل
ببرد و اگر در جراحت استعمال کند انبات لحم نماید و اگر

و اگر خرده نقره بجنسی دیگر امتحان شود با آن تمیز توان
کرد و مقناطیس طلا جاذب است اگر خرده زر با جنسی دیگر
مخلوط شود و این حجر را بر آن مالند خرده زر تمام جذب
کند و مقناطیس ارزیر تمیز ارزیر از اجناس دیگر تواند کرد

باب چهاردهم در سنباده فصل اول در

سنباده

صفات آن سنباده سنگی صلب مشهور است که آهن
و فولاد ازو اثر کند و از ایشان متأثر نشود و اگر
میان سنباده و اشباه آن اشتباه واقع شود تمیز به این
صفت توان کرد و سنباده با الماس قریب است تا غایتی که
جماعتی بر آنند که نوعی ضعیف از الماس است و سنباده

دو نوع است نوعی سرخی زند و نوعی به کبودی و غیر
الماس از جواهر دیگر او را تأثیر نتوانند کرد بلکه از او متأثر شوند
و در سنباده خاصیتی هست که بواسطه آن تمیز تفرق
اجزاء اشیاء کند و متولی بر سنباده اصحاب حلب
٥ فصل دوم در کان آن کان سنباده در اماکن
بسیار واقع است مثل زنگبار و هندوستان و سوا
و کرمان و حبشه و نوبه و اکثر شهرها که نواحی نوبه
و سیواس بود و کیفیت تکون سنباده قریب بکیفیت تکون
الماس است ٥ فصل سوم در تمییز انواع
و قیمت آن اعلی انواع سنباده کبیر الحجم نوبی است

وموازی و قیه را کاه پیش در تمی با صری قسمت کنند بعد
از ان سوای است فصل چهارم در خاصیت ان
سنباده در درجه ثانیه بارد و در درجه ثالثه یابس است
چون سنباده بسوزانند و بسایند و بر ریشهای کهنه پاشند
سودمند بود و اگر سنباده سوده بر دندان مالند دندان
را جلا دهد و سنگهای سخت به سنباده سایند و صیقل
شمشیر و کارد و امثال ایشان با ان دهند ۵

باب پنجم در دهنه فصل اول در
صفات ان دهنه سنگی سخت سبز است که از او
رنگ نگاری در خشند و بر او خطهای سرخ یا سیاه بود

دهنه

وبعضی

وبعضی باشند که در ترکستان دهنه سرخ برنگ یاقوت احمر
تکون می پذیرد و دهنه سبز نیز دو قسمت سبز سیر و سبز
ریحانی و سبز سیاه فام و سبز سفید فام و سبز زمردی
که در طراوت و درخشندگی شبیه زمرد یا آبی است و
دهنه شفاف صافی را دهنه شیرین و تیره کدر را
دهنه تلخ گویند و در ولایت شام و فرنگ از انواع
دهنه کمر و نگین و دسته کوزه و امثال این سازند
و عرب روا دارند و در عراق و ولایت عربی زیاده دارد
و اگر در وی غش رسد دهنه بمالند رنگش دو حسن و طراوت
ان بفزاید و اگر بسیار استعمال کنند تا کهنه گردد رنگ او

ببیاض مایل بصفره مایل شود و چون طراوت او زایل گردد
و نور و فروغش باطل شود و دهنه مانند فیروزه در
حالت صفوت هوا صافی و در حالت کدورت هوا
کدر نماید از یعقوب پسر اسحق کندی مرویست که
چون دهنه را بظروف روغن زیت بسایند از آن
نحاسی احسن و الطف از نحاس کانی حاصل شود
و دهنه از منسوبات زهره است ❊ فصل دوم
در کان دهنه و کیفیت تکون آن ❊ کان دهنه در
پنج مکان نشان میدهند جبال غربی فرنگ و نواحی
کرمان و حصن کیفا و قریه ای که آنرا سانا گرده

در ترکستان و غار بنی سلیم از عربستان از معظم
اول مرویست که تکون دهنه از ابخره نحاس است که در
موضعی صلب مجتمع و متکاثف گشته و علت خضرت وی
آنست که بخار نحاس مایل باحمرار است و شدت تکاثف
اقتضاء اسوداد میکند و از ازدواج سواد و حمره متولد
خضرت است و دهنه حجری نحاسی است ❊ ۵
فصل سیوم در تمییز انواع و قیمت آن ❊ دهنه شش لون
و یکی خوش رنگ مشابه زمرد که در او درخشندگی
بمثال پر طاوس باشد اعلی و اغلی انواع دهنه بود
و مثقالی ازین جنس موازی دو دینار زر می ارزد

و دهنه کرک و کرمان و عربستان همچنین ندارد

فصل چهارم در خاصیت این دهنه در حرارت

و رطوبت معتدلست اگر آنرا باب حل کنند و در محل زخم

مار یا عقرب مالند نافع باشد و اگر مسموم دهنه سوده

بخورد سودمند بود لیکن اگر مسموم نباشد و بخورد بجای

سم عمل کند و اگر دهنه بدندان نگاه دارند آن زمان رسد و اصلاح

این شراب کهنه و روغن و مسکه باید کرد و اگر دهنه شیرین

باب حل نمایند و در چشم چکانند رگهای سرخ چشم

در روشنی بفزاید و اگر دهنه را با زبرجد در یک محل نهند

طراوت و فروغ زبرجد کم کند و اگر قدری دهنه را با آب

بگدازد

بگدازند در زر از نرم اندام و سرخ فام کرده اند و حسن و بهای

آن بفزاید خاصه که جنس تنکار با آن مزج کنند

باب شانزدهم در لاجورد فصل اول

در صفات آن لاجورد سنگی است مشهور منحصر در چهار نوع است

بدخشی و کرجی و درماری و کرمانی لاجورد بدخشی دو صنف است

صنفی نقطهای زر در آن باشد و صنفی نباشد و شاید که لاجورد

با خاک یا با سنگی سفید آمیخته باشد و از لاجورد کاسه

و کوزه و بخش و کمر و انگشتری و امثال این سازند و اگر زره

لاجوردی در آتش نهند دود وی گوناگون بدید آید و زهر

بر لاجورد مستولیست فصل دوم در کان لاجورد

لاجورد

وکیفیت تکون آن کان مشهور لاجورد در کوهی است که معروف
بلاجورد از ختلان قریب بشهر بدخشان در نواحی کرج و
کرمان و غیر آن معادن غیر مشهور دارد از مشایخ مرویست که
ماده لاجورد مستوجه صورت نحاس است و بعد از امتزاج زیبق
بکبریت حرارت بر رطوبت استیلا می یابد و رنگ او مایل
بحمرت میشود و بعد از آن بواسطه مصادفت هوا کبود
میگردد و حجری نحاسیت

فصل سوم در تمییز انواع

و قیمت آن لاجوردی بدخشی خوش رنگ صافی
که بر او نقطهای زر بود از سایر انواع لاجورد بهتر باشد
و امتحان جودت لاجورد بآن کنند که قطعه از آن بر روی

آتش نهند اگر زمانه بر رنگ لاجورد ظاهر شود نیکو باشد
و اگر ظاهر نشود نیکو نباشد و قیمت در همی لاجورد غیر مغسول
متوازی در همی با صری است و قیمت یک من در همی و
قیمت غیر مغسول ثلث قیمت مغسول است

فصل چهارم در خاصیت آن لاجورد با وجود آنکه بارد
یابس است در اسهال سودا از دیگر داروها اقوی است
و قوت لاجورد مغسول از غیر مغسول بیشتر بهتر بود و مالیخولیا
و بیخوابی و درد جگر را نافع بود و اگر لاجورد با روغن
در موی مالند حسن و طراوت موی بیفزاید و موی را جعد
گرداند و اگر بر اطفال بندند فزع کمتر کنند و بهمان و

نقاشان لاجورد را آنکه اکثر نقاشها استعمال کنند فصل سیم
در کیفیت غسل لاجورد بدانکه بچند طریق توان کرد یکی آنکه
دو جزو مساوی از زفت رومی سیاه و سفیداب و روغن زرد
بجوشانند تا آنکه بهم آمیخته گردد و باندری آب پاک بر آن
بپالایند و با آب گرم اندر قدحها بشویند و مانند حلوای مد
میکشند تا سفید شود پس لاجورد مدقوق مسحوق با آن
خمیر کنند و مدت یکماه گاه گاه میمالند بعد از آن با آب گرم
در ظرف چینی بشویند تا بتدریج سه آب از او فرود آید
آب اول اعلی و آب میانه میانه و آب اخر ادون بود
طریقی دیگر است که جزوی مصطکی و نیم جزو روغن زیت

بالای

بالای آتش نرم بقوام آرند و نشانه قوام وی است که چون
قطره بآب سرد چکانند متلاشی نشود و مانند نقطه بروی
آب بندد پس لاجورد مدقوق مسحوق با آن معجون خمیر کنند و
بآب بشویند تا بتدریج سه آب از او فرود آید آب اول
اعلی و آب اوسط اوسط و آب آخر ارذل باشد طریقی
دیگر است که دو جزو مساوی از راتینج و کندر در ظرفی
روین سفید کرده بآتش نرم گرم کنند چندانکه گداخته شود
بعد از آن لاجورد سوده بآب سرشته و در آن ریزند
و چندان بجنبانند که لاجورد با ایشان امتزاج تام یابد بعد از آن
قدری آب سرد در آن ریزند تا منجمد شود بار دیگر اندرو

بجوشانند اگر لاجورد بیرون آید فهو المراد و اگر بیرون نیاید
قدری روغن زیت یا صابون یا خود از روغن زیت بان
بیامیزند و در ظرفی چینی ریزند و چندان بگذارند که سنگ و
خاک که با لاجورد مخلوط باشد رسوب کند و لاجورد طفو
نماید پس لاجورد از روی آن بگیرند و درین اعمال مواد ازی
ثمن لاجورد بعضی از آن برد و طریق غسل لاجورد
غیر مدحتی انست که لاجورد مدقوق مسحوق منخول
بزرده تخم مرغ خمیر کنند و سخت بمالند و اندک اندک
آب گرم بران میریزند تا مانند شوروا حل شود
بعد از آن ساعتی بگذارند تا لاجورد رسوب کند و آب را

ازان

ازان بگیرند و در ظرفی دیگر کنند و باز آب گرم بران ریزند
و بدست می مالند تا سه چهار نوبت بدین دستور عمل
کنند و آبها را در ظرفی جمع کنند تا لاجوردی که دراو
باشد رسوب کند و بعد از آن لاجورد رسوب کرده فرا
گیرند و سه نوبت عمل مذکور را اعاده کنند بعد از ان
آب از سر او بریزند که لاجوردم رسوب معقول بود

باب بیستم در بسد و مرجان

بسد و مرجان

جمعی برآنند که بسد اصل شجریست که مرجان خواهد شد
و مرجان فرع آن فصل اول در صفات ان
مرجان چهار نوعست سرخ و سفید و سیاه و تیره فام

وجمیع اقسام ماده آنکه سنگ در نفاذ آب دریا کشیده اند
نرم اندام و سفیدفام اند و چون از دریا استخراج نمایند
و هوا در ایشان تاثیر کند منجمد و متحجر گردند و بحسب استعداد ایات
متفاوت رنگهای مختلف پیدا کنند و بعضی مردمان آورده اند
که انواع مرجان در دریا صلب و مختلف الالوان اند و گاه گاه
باشد که مرجان باشد استخوان مجوف بود و قطعه کسر فلما
از عقدها خالی باشد و گاه باشد که قصبه و مستوی نباشد
بلکه بر او درشتی بود و چون مرجان شجر است که بعد از
استخراج متحجر شود و جمعی برآنند که تلون او پس از آن تحجر و اکتساب است
و گاه باشد که میان مرجان و اشباه آن اشتباه واقع شود

و تمیز مرجان از اشباه آن بآنست که از مرجان بوی گیاه
دریایی می آید و از اشباه آن نمی آید اگر مرجان میان
روغن زیت اندازند خوش رنگ و پر صفا شود و حسن و
بها آن بیفزاید و اگر در سرکه اندازند نرم اندام و
سفیدفام گردد و چون بسیار بگذارند ترکیب او و انحلال
یابد و از مرجان دسته کارد و امثال آن می تراشند
و در بلاد هند و خطا عزت و بها دارد و اگر زنان میان
و تسبیح ریان از مرجان میکنند از ثقاتی مرویست که محجر
از مرجان در غایت حمره و صفا دیدم که طول آن سی
و نصف شبری و هر یک از عرض و عمق آن موازی سه انگشت بود

فصل دوم در کان مرجان و کیفیت استخراج آن

در نواحی افریقیه دریایی بعید الارجا و واسع است که از
تلاطم امواج ماهیان را در نشیب آن مکان اطمینان
و مرغان را بر فراز آن مجال طیران نیست شعر

ازین شوریده طبعی پس ترش رو ❊ نباید داشتن با هیچکس رو
چنین دریا بود مرداب جوش چون باد ❊ بشعله پرور گهر در دست با
خاشاک بر سر ❊ چو مهرویان عذار ابدارش ❊
از آن وحل بستان کنارش ❊ و در محلی از بحر مذکور
که آنرا مرسی الخرز خوانند شجر مرجان چون خط عارض گلرخان
در آب میروید و مادام که شجر مذکور در میان آب دریا است

مانند قلوب کفار نرم اندام و عسر الانکسارات و بواسطه
عسر انکسار در استخراج او زحمت بسیار می کشند و کشتی از
مصادمت آن شکسته میشود و شجر مرجان در بحر فرنگ هم
می باشد لیکن بواسطه آنکه دریا در مرتبه عمیق است که غواصان
اوهام از اندرون آن بیرون شد نمی توانند کرد
و لنگر عقل چندانکه در آن فرو میرود بقعر آن نمی تواند
رسید استخراج مرجان از آنجا کمتر می کنند و از برای استخراج
مرجان دامی بسیار استوار ترتیب کرده اند و از
اطراف آن کنده های رصاص در آویخته اند پس در موضعی که
مسامت شجر مرجان است دام کور در آب می افکنند

تا در آب فرو می‌رود و بر روی شجر بند کور می‌افتد بعد از آن
بندی که بر دام بسته می‌کرده‌اند تا دام را بر شاخهای
شجر می‌پیچد و مردمان چرخی بچکل بالا بر می‌کشند تا بندهای
آن دام بالا می‌آید پس شد از مرجان جدا می‌کنند و
مرجان از عقدهایی که بر اوست بند بند می‌نمایند و بسوهان
می‌سایند و به سنباده سوده جلا می‌دهند و اگر خواهند
بفولاد مثقب بسوم سوراخ می‌کنند ❀ فصل سوم
در تمیز انواع و قیمت آن ❀ بهترین انواع مرجان
شدید الحمره کبیر الحجم سریع الانبات مستوی الخلقه است که از عقده و تجویف
خالی بوده و قیمت یک رطل مرجان خام یعنی جلا نیافته

جلا نا داده

جلا نا داده در افریقیه از پنج دینار تا هفت دینار زر سکه
مغربست که هر دیناری از آن باصطلاح ایشان ده درم
سکه است که عبارت از پنج درهم ناصریست و معهود
چنانست که مرجان خام از افریقیه به اسکندریه می‌برند
و در اسکندریه از آن تسبیح‌ها می‌سازند و جلا می‌دهند و بهای آن
بعد از ثقب و جلا بحسب جودت و رداءت لون و کبر و صغر
حجم و کثرت و قلت جلا ضعف قیمت مرجان خام تا
اضعاف است ❀ فصل چهارم در منفعت آن
مرجان در درجه اولی بارد و در درجه ثانیه یابس است اگر
بر اطفال بندند از عین الکمال محمی باشند و اگر مصروع با خود دارد

نافع بود و اگر آنرا گردن بسایند و بریزند جمیع امراض معده را آسان زود(؟)
و نابی(؟) سود مند بود و کثرت نظر بمرجان تقویه بصر میکند
و مرجان از ادویه قلبیه است ضعف قلب و خفقان را
سود دارد و نفث دم و ورم طحال و ریش امعا و عسر
بول را نافع بود و اگر نیم درم مرجان سوده بمسموم دهند سود دارد
و اگر بمرجان محرق دندان بشویند رنگ دندان ازاله
کند و دندان را جلا دهد و لثه را تقویه نماید و طریق احراق
آنست که آنرا در ظرفی جدید خزفی نهند و سر آنرا بگل
استوار کنند و موازی یکشب در تنوری گرم بگذارند
بعد از آن بیرون آرند و بحسب حاجت استعمال کنند.

شب

باب هشتم در شبه و از آنیم(؟) و نصب بر کوهها(؟)
و بعضی تخصیص شبه بسفید میکنند و تخصیص شیشه بسبز و سیاه
فصل اول در صفات آن شیشه هیچ نوعست
سفید روشن و سفید زرد فام و سبز زمردی و سبز
سیاه فام و سیاه شفاف مانند شبق و ازرق خاکستر فام
و از شیشه صحن و کاسه و اخشر(؟) و کمر و نگین و امثال
آن می تراشند و در بلاد چین جوهری(؟) شیشه و شبه بسیار باشد
و تمیز میان ایشان آنست که از شیشه معدنی بوی دود
می آید بخلاف شیشه مصنوع و اگر ظرفی از شیشه شکسته شود
جمعی که شیشه و شبه میسازند بنوعی اصلاح آن میکنند که تمیز

میان قطعهٔ مصنوع و باقی یشب الا آنکه طراوت و ثبات
مصنوع کمتر بود و یشب از منسوبات قمر است
فصل دویم در کیفیت تلون آن در ولایت ختن دو
رود خانه هست یکی را آق قاش گویند و از آن یشب سفید خیزد
و دیگری را قره قاش خوانند و از آن یشب سیاه مستخرج میشود
و معهود چنانست که قطعهای کبیر از آن سلطان و قطعهای
صغیر از آن عاملان باشد و در حدود کاشغر و نواحی
یمن و کرمان کان بعض انواع آن است و یشب حجری
ضعیفست که مادهٔ او در پسوی صورت نقره دارد و پیش از
اکتساب کسوت نقرگی بواسطهٔ زیادتی نقصان کیفیات لباس

یشب

یشبی میشود فصل سیوم در تمییز انواع و قیمت آن
٥ بهترین اقسام یشب سفید زرد فام است که رنگ او
مشابه عاج کهنه باشد و خالی از حمش چهار درهم
ناصری و از اقسام دیگر متوازی نصف و ربعی ارزد
و قیمت یشب مصنوع تعیین نموده اند فصل چهارم
در خاصیت آن اگر یشب معدنی را از گردن بیاویزند
چنانچه برابر معده بود امراض معده را ازاله کند و قوت
هضم را تقویه نماید و صحت معده را محافظت کند و حامل
او از صاعقه و احتلام محمی ماند و در نظر مردمان عزیز باشد
و بعضی اند که اگر قطعهٔ یشب در کنگره قلعه که نزول صاعقه

در آنجا معهود باشند من معجم صاعقه و ران قلعه نازل شود

باب نوزدهم در بلور فصل اول در صفات آن

بلور از سایر جواهر الطف و اصفی و اشف است و از عجایب لطایف

و صفوت کانک هوای صافی است و بواسطه آنکه بسیار است

عزت بسیار ندارد و بلور دو نوع است سفید صافی

و تیره مایل بزردی که آن را نیم بلور گویند و بلور مانند آبگینه

توان گداخت و چون بگذارند در رنگ مدبر شود و از آن

بکام از او اشباه زمرد و لعل و یاقوت توان ساخت

و شاید که در بلور شبهه شقی باشد که از تشعیر جوهر یعقوبت

یکسر سخن کندی مرویست که از معدن بلور قطعه‌های بزرگ الحجم

بلور

کبیر

کبیر الوزن مستخرج میشود که بجهت وزن آن کاسهای صحن

باشد و از ان آلات مجلس و غیر آن مانند حقه و صندوق

و خمره می تراشند از ثقات مرویست که در زمان

وی باجری از او نقیه قبه از دو قطعه بلور که چهار نفر در آن

توانستندی نشست تحفه مجلس سلطان معز ساخت و

هم از او روایت کرده اند که در مجلس پادشاه افریقیه

خروسی از قطعه بلور دیدم که اندرون اجزای او حقه

ناخنان مجوف بود چنانچه اگر شراب در او ریختندی

مشاهده شدی که به اندرون ناخنان میرود و حکایت

کرده اند که در خانه ملک غزنه چهار خمره بلور بود که در

هر یکی موازی و دور او آب میگنجد و گویند که سلطان
مغرب فرش و جدار و باقی از بلور ساخته بود خواجه
ابوریحان از حکاکان روایت کرده اند که گاه گاه
در میان بلور سنگ و چوب و اشباه آنها می باشد و گوید
که دو قطعه بلور دیدم که در میان یکی برگ سبزی بود و در
میان دیگری قدری سنبل الطیب بود   فصل دوم
در کان بلور و کیفیت تکون آن کان مشهور بلور
در هفت مکان نشان میدهند هندوستان و ترکستان
و کشمیر و عربستان و حدود چین و نواحی ارمن و اقصی
مغرب بلور عربی مخصوص به سنگ و بلور مغربی علما از شعر

خالی نباشد و بلور ارمنی تیره و زرد رنگ بود از ایشان
مرویست که بلور حجری یا قوتی بورقی اللون است
خالیه فضه و بهی بورقی اللون است
و بعضی گفته اند که سفیدی بلور بسبب کثرت رطوبت است و
اوست او در آتش زنجیه باشد می شود و کثرت لطافت
و صفای او از قلت تکاثف اجزا منجمد و قلت تکاثف
اجزای او بسبب ضعف هوستی است که عقد و انجماد نموده

فصل سوم در تمیز انواع و قیمت آن

بعضی جوهریان ترجیح بلور هندی بر عربی مینمایند و
بعضی ترجیح عربی بر هندی و از ادل اقسام باتفاق
بلور ارمنی است که از ارم بلور گویند و عیب کبیر بلور اشت قسم عشر

و قیمت بلور بحسب کبر و صغر حجم متفاوتست مثلاً ظرفی که مقداری
رطلی طعام گنجاند و سالم از معایب باشد کاسه سه و نیم دینار مصری
می‌ارزد ❊ فصل چهارم در خاصیت آن کسی که بلور با
خود نگاه دارد از درد دندان و خواب پریشان دیدن
در امان باشد و اگر قطعه بلور مدور صافی یا شیشه پر آب
برابر قرص آفتاب بدارند و در موضعی که عکس بلور یا شیشه
از آنجا افتد پاره پنبه یا خرقه پاره بنهند و رها بگذارند
مشتعل گردد و این صفت مخصوص بلور و شیشه پر آب نیست
بلکه جسم صیقلی شفاف اگر چه قطعه یخ باشد همین حکم دارد
و اگر بلور در دهان گیرند تشنگی ننشاند و اگر بسایند

بر

جمست

بر یاقوت یا لعل یا زمرد بمالند و بر مانی بگذارند شفافی و
طراوت گردد ❊ باب پنجم در جمست
فصل اول در صفات آن جمست سنگیست که بر آن
چند رنگ بود بسان قوس قزح و آن چهار نوع است
نوع اول کحلی و احمر از زرده به سماوی شدید است و نوع
دویم را ورده شدید و سماوی ضعیفست و نوع سیوم عکس نوع
دویم و نوع چهارم عکس نوع اول و اعراب جمست را
بسیار عزیز میدارند و با آن تزیین اسلحه مینمایند و
جمست از منسوبات مریخ است ❊ فصل دویم در کان
جمست و کیفیت تکون آن کان جمست در نواحی

قریه صعوه است که از آنجا تا مدینه مصطفی ص موازی سه روز راه است و
جمست حجری حدیدیست ❁ فصل سوم در تمیز انواع
و قیمت آن ❁ نوع اول از دوم و دوم از سوم و
سوم از چهارم احسن و اثمن است و قطعه جمست از نوع
اول که موازی درهمی باشد چهار پنج درهم ناصری می ارزد
فصل چهارم در خاصیت آن ❁ کسی که جمست با خود
نگاه دارد دلیر شود و از خشم و زخم محمی ماند و اگر در
بالین نهند خواب پریشان نه بینند و اگر سکی از جام جمستی
مستی نیاورد و اگر جام جمستی نباشد و قطعه چند جمست در
جام سکی اندازند همین خاصیت بخشد ❁ ❁ ه

احجار متفرقه

خاتمه در احجار متفرقه و نسبت جواهر با یکدیگر ❁ ❁

شبح

فصل اول در شبح که انرا شبق خوانند و آن سنگی
سیاه شده دار رخاوه سریع الانکسار است که اشیای مقابل
در او نماید چنانچه در آینه و شبق دو نوعست هندی و فارسی
هندی از فارسی بهتر است و مثقالی از آن موازی درهمی
ناصری می ارزد شبق در درجه اول بارد و یابس است و
اکتحال بوی تقویه بصر میکند و در بسیاری از امراض
چشم مستعملست و حجری صافیست که از منسوبات زحل است

خماهن

❁ فصل دوم در خماهن و آن از احجار صرف و حجر خمار
نیز گویند خماهن حجریست در غایت صلابت که جز با الماس

سوراخ نشود و چندانکه آورا بشکنند شاخ شاخ شود
و چون خماهن بر سنگ صلایه بسایند آبی سرخ از آن بیرون
آید و بهترین انواع آن که سیاهیست مایل بالحمره
در دار العیار مصر بدرهمی ناصری مشهور بود و کان آن در
نواحی کرک است اگر خماهن سوده را با آب بیاشامند
مضرت شراب کهنه دفع شود و اگر بواسطهٔ اکثار شراب
جگر گرم شود و قدری خماهن با آب بسایند و بیاشامند
حرارت بنشیند و اسهال منقطع گردد و مزاج خماهن بارد
رطب است تریاق و سنده بسکر سودمند بود و خماهن
حجری حدیدیست که زحل او منسوب است ۵

طلق

فصل سوم در طلق — طلق دو نوع است هوایی
و معدنی ماده هوایی از هوا مانند شبنم نازل میشود
و چون بر زمین رسد متحجر میگردد و از آن طبقه طبقه
طلق تکون می یابد بار مقداری دیگر نازل میشود و بر
طبقه اول می نشیند و از آن طبقهٔ دیگر تکون می پذیرد
و بدین طریق مقدار صغیر طلق کبیر میشود و اکابر کانان
این نوع را از غایت طراوت و درخشندگی ستارهٔ
زمین گویند و از این لآلی عملی سازند که مثل آن از لآلی
صدفی بسیار دشوار بود و بعضی محققان در میان
ایشان گفته اند که در عمل مانند حباب بر بالای آب می

ایستد و در صدفی بسان بار جواهر در آب فرو میرود
و چون در طلق اجزای دهنیه غیر منعقد چنانچه در ذهبیات
هست نیست بسان ذهبیات در آتش متأثر نمیشود
و چون اشتمال بر اجزای مائیه ندارد بلکه اصل آن حجر است
بسان حجر اصلا نمی توان سایید و این قسم از طلق بالیس مشهور زود
و تحلیل نمی یابد بلکه اگر حل نمایند و در اعضا بمالند اعضا
هم بسوزد و کان آن در محال بسیار واقعست لکن آنچه در
جزیره قبرص میکون می بزد اعلی و احسن است و طلق کانی
در کان زرد و زعفران می باشد و کل واحد از نوعی طلق
بهاون نمی توان کوفت و بمطرقه حدید نمی توان شکست و

و طریق حل طلق آنست که پارهای طلق را با باقلا
چندان بجوشانند که باقلا مهرا شود و بعد از آن در پاره
کرباس مستحکم کنند و پارهای طلق با ریزهای سنگ
درشت بمالند و مکرر بسایند تا طلق ریزه ریزه شود
مانند شیر از کرباس بیرون می آید اگر طلق محلول با
قدری صمغ و زعفران بیامیزند و خطاط بآن بنویسند چون
خشک شود با زر ماند و اگر بی زعفران بنویسند
مانند نقره بود و مزاج طلق در درجه اول بارد و در درجه
ثانیه یابس است اگر طلق محلول بیاشامند منع سیلان
خون نماید و مثانه را نافع بود و اگر با شربت بیاشامند

مطر

با سموم مقاومت نماید فصل چهارم در حجر مطر
حجر مطر سنگی چون المحک است در حجم تخم مرغی کبیر که میان
رنگان معتدل و مشهور نیست و مسمی است و آن نوعست سفید مایل
بغبره که برآن نقطهای سرخ و سفید صافی باشد و احمر تیره
فام یا ابلق خام و مرکب از رنگهای مختلف و در معدن او
خلافست بعضی برآنند که حجری کانیست و کان آن در
اقصای خطا واقع است و بعضی دیگر برآنند که حجر
حیوانیست و در جوف بعض انواع خنازیر تکون می یابد
و جمعی برآنند که در مرز جن مرغابی سرخ بال کبیر الجثه میباشد
که از آشیان سرخ آب میکوشند و هنگام ربیع در محلی که آب تنک باشد

لانه میکنند در موسم صیف که آب از حوالی لانه سرخاب فرو
می افتد شیب لانه او را هموار و زرع می کنند و حجر
مطر استخراج میکنند و جمهور ترکان متفق اند برآنکه در
هر موسم که حجر مطر استعمال میکنند در موضعی که درست
مستعمل باشد باران میبارد و خلاف کرده اند که سنگ
سرما و برف و تگرگ حجر مطر است یا نه جمعی برآنند
که هر یکی را سنگی دیگر هست و بعضی گفته اند که سنگ
همه حجر مطر است لیکن اگر درو مستعمل باشد اثر آن حجر
و رنگ محل استعمال کنند تاثیر آن اقوی بود و برف و
تگرگ و سرما پیدا شود و اگر یک مستعمل باشد و استعمال کند

اثر او منحصر در باران باشد و در طریق استعمال او هم خلافست
بعضی بر آنند که حجر مطر در میان آب باید نهاد که از
محلی معلق باید آویزند و بعضی دیگر بر آنند که جمعی مخصوص
از ترکان بکیفیت استعمال آن واقفند و چون دیگران تکلم
نمی نمایند دیگران بر آن اطلاع ندارند و بعض ثقات از
اهل غزنه روایت کرده که در معسکر سلطان محمد خوارزمشاه
در موسم تابستان یکی از ترکستان استعمال این طریق
نموده که در میان خرگاهی سرگشاده طاسی آب نهاده
و دو قصبه را در یمین و یسار طاس غرز نموده و قصبه دیگر در
بالای آن استوار کرده و تاری بر سنگ بار آن

قصبه فوقانی معلق آویخت چنانچه از سر تار تا طاس
موازی دو ذراع بود بعد از آن دو قطعه حجر در میان
طاس آب نهاد و بعد از لحظه بیرون آورد و در یکدیگر سایید
و هر یکی جایی نهاد تا سنگها را کیفیت کرده در
آب نهاد و بیرون آورد تا هفت نوبه این عمل مکرر کرد
بعد از آن مقداری آب از طاس بستد و در اطراف پاشید و
ترک مذکور در اثنای این عمل سر برهنه و موی گشاده بود
و سخنی چند آهسته میگفت و در کار خویش دو سه ساعت این
عمل تمام کرد بعد از آن ابری برآمد و باران باریدن
گرفت و هم از راوی مذکور روایت کرده اند که ترک مستعمل

حجر مطر گفت که هر نوبه که متصدی استعمال آن میشوم
مرا نقصانی مالی یا نفسی از قبیل فرزند یا خویش و پیوند
پیش می آمد و همیشه فقیر و وام دار ام از ثقات مردم شنیدست
که شاه خوارزم شاه در اثنای تابستان متوجه ترکستان
شد چون نزدیکی آنجا رسید برف و باران و سرما
بمرتبه استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر لشکر هلاک شوند
چون مهم سم باران هیچ سلطان دانست که رفع باران
و سرما منحصر باستعمال حجر مذکور است جمعی را در طلب مستعملان
بلوکی که نزدیک لشکرگاه بود فرستاد و دو شخص دیدند
که بعمل مذکور مشغول بودند ایشان را بلشکرگاه آوردند

و در قطعه نمد سیاه پیچیدند و بر زنده و در زیر خاک دفن
کردند در ساعت هوا انجلا یافت و سرما انقطاع پذیرفت
و دستور چنانست که اگر خواهند که آثار حجر مطر منقطع
شود دو وجب بر مستعمل آن نمایند و قصد هلاک او
کنند او را بدین طریق هلاک کرده اند و حجری دیگر
هست که قدما او را خر مهره گفته اند و نزد جمهور مردم
سنگ تگرگ مشهور است اگر آنرا (خواهد بجهد) از محلی بلند نهاده برند
در آن نواحی تگرگ نبارد و آنرا برای محافظت زراعت و
ثمار از آن استعمال کنند ❁ فصل پنجم در سنگ عقاب
و آن سنگیست که چون آنرا بجنبانند از اندرون او آوازی آید

عقاب

بکوبند چنانچه گویا چیزی در میان آن می جنبد و چون
بشکنند چیزی در میان آن نیز و هر پاره در این صفت بود
اگر زنان حامله سنگ عقاب با خود نگاه دارند وضع
بر ایشان آسان باشد از عقاب مرویست که عقاب بدشواری
بیضه می نهد چنانچه در زمان بیضه نهادن تا که او میشود
پس عقاب این سنگ به آشیانه می آورد تا در بیضه نهادن
زحمت بسیار نکشد و مردمان او را در آشیان عقاب می
یابند فصل ششم در حجر یرقان و آن سنگی منقوش یرقان
بسرخی و زردی که از غایت محکمی چون الماس سوراخ نتوان
و اگر آن را بسایند سوده آن سرخ بود مانند سوده خماهن

و کان حجر یرقان در حدود دیلستان است و جمعی
بر آنند که حجر یرقان سنگی سیاه مدور و خرد است که چون
بچگان خطاف را از زعفران زرد کنند خطاف این
این سنگ بجهت ازاله زردی از بچگان آشیان
می آرد و بعد از این بر خردمندان پنهان نیست اگر صاحب یرقانی
گاه گاه در سنگ مذکور نگاه کند یا با خود نگاه دارد
یا سوده آن با آب بیاشامد بسیار سودمند بود
فصل هفتم در حجر باغض الخل و حجر جاذب الخل
حجر باغض الخل را الکوزک گویند و آن سنگی است که چون
در میان سرکه اندازند در سرکه قرار نگیرد و بیرون

جهد و اگر سوده او در چشم کشند سفیدی عارضی را زایل
کند و چشم را از چشم زخم ایمنی بخشد و کان او در مغرب زمین است
و حجر جاذب الخل سنگی است که چون در سرکه زنند
سرکه در جوش آید و در آن سنگ او زرد و نگون آن در
حدود هندوستان است : فصل هشتم در حجر
و آن سنگی است که چون آب بر او زنند آتش از او برفروزد
و چون روغن زیت بر او ریزند آتش منطفی شود و گزندگان
از آن گریزان باشند و کان او معلوم نیست :
فصل نهم در حجر الیهود و آن سنگیست که او درخشنده
دریایی که مادام که سر در نقاب است در یا گشوده باشد

حجر الیهود

نرم اندام بود و چون بیرون آید و هوا در آن اثر کند
متصلب شود و حجر الیهود سه قسم است قسمی مدور در
حجم جوزی صغیر و قسمی مستطیل در حجم زیتونی کبیر و قسمی
عرضانی که بحسب حجم کمابیش ایشانست و در بالا و
تهنای آنها خطهای سیاه کشیده باشد و گاه
باشد که از تقاطع خطها صورتها پدید شود و جمیع
اقسام معده را بغایت مضر و مثانه را بسیار نافع
باشد و خون معده باز دارد : فصل دهم در
حجر لبنی : و آن سنگی خاکستر رنگ شیرین طعم است
که سوده او بپستان شیر بود اگر حجر لبنی سوده در ظرفی

حجر لبنی

اگر زر بر زر بید و آن را بخار در چشم کشند حرارت و خارش
چشم را تسکین دهد و منع ریاح از سر و چشم نماید و
ورمهای حار را نافع بود و در ابتدا امراض اورام
تسکین کرده اند ❀ فصل یازدهم در حجر الفار و آن سنگی
سیاه است که از وی بوی موش آید گزندگان از آن
گریزان باشند و مصروع را نافع بود ❀ فصل دوازدهم
در حجر الدم که از اشاوبج و آن سنگی مشهور است که سوده
آن بک خون باشد و شادنج دو قسم است در قسمی پاره پاره
خرد بسان ارزن دریکدیگر رسته است و این قسم را جاورسی
و در قسمی دیگر پارهای بزرگتر از پارهای قسم اول یکدیگر پیوسته

حجر الفار

حجر الدم

الم

است و این قسم را عدسی خوانند و شادنج عدسی که
اجزای او بسرعت از یکدیگر جدا شود و خاک ناک باشد
احسن و اعلی بود و شادنج گرم و خشک ملطف است آینه
بصر را جلا دهد و جریان منی بغیر اختیار را و ادرار حیض را
باز دارد و در شیاف احمر و اخضر بتقویت بصر کنند و اگر
شادنج سوده بر زخم زاید پاشند زیادتی را زائل نماید
و رتیشهای کهنه را نافع بود ❀ فصل سیزدهم در
حجر قمر که عرب اورا بزاق القمر گویند و آن سنگیست
که بر آن نقطه هست که آن نقطه به فزودن ماه می افزاید
و بکاستن آن بکاهد اگر حجر قمر بر درخت کم ثمر بندند بارآور شود

حجر القمر

و اگر در هنگام فرزند زادن با مصروع بندند شفا یابد
و اگر زن عقیم با خود نگاه دارد آبستن شود ه

فصل چهاردهم در حجر دوالوان و آن سنگیست که هر دم
رنگی بر آید و از آن سباع و گزندگان گریزان باشند

حجر دوالوان

فصل پانزدهم در حجر النوم و حجر الیقظه حجر النوم
سنگیست در غایت سرخی و لمعان که در شبهای تاریک
مانند آتش درخشان باشد اما قطعه حجر النوم که وزن او
موازی جوی بود اگر کسی که در خواب باشد بر سر او بندند تا در
شب بالش وی نهند تا سنگ مذکور را از او دور نکنند بیدار
نشود و حجر الیقظه سنگی خاک رنگ سیاه فام در شب اندام

حجر النوم حجر الیقظه

است که بجهت وزن مع آن اثری باشد اگر کسی در می
ازین سنگ با خود نگاه دارد او را خواب نیاید
و از بیخوابی متالم نشود و اگر از آن صلایه کنند و حبه
سازند و هشت حبه مجذوم دهند شفا یابد ه

فصل شانزدهم در حجر متعال و آن سنگی زرد
و سفید است که در دریای مغرب تکون می یابد
و موج دریا آن را بکنار می اندازد و اگر مقدار دانگی
حجر متعال صلایه کنند و بصاحب یک میانه دهند
شفا یابد و فرحان شود و قطعه حجر متعال که وزن او
یکمثقال بود جهت نگین انگشترین یک مثقال طلا بها کنند

حجر متعال

مارقشیشا

فصل هفتدهم در مارقشیشا که از اسنک روشنایی گویند
و آن چند نوع است مارقشیشا ذهبی و آن حجریست که چنان
نماید که زر در آن مالیده اند و چون از آن بشکنند اندرون
آن هم چنان نماید و کان آن در اصفهان است و نوعی
از آن کم از آن است آن را برنجه گویند لعل را جلا دهند و مارقشیشا فضی
و آن حجریست مشابه نقره که کان آن در حدود بدخشانست
و مارقشیشا نحاسی و آن حجری مشابه نحاس است و مارقشیشا
حدیدی و آن حجری مشابه حدید است اگر مارقشیشا را
سوده با سرمه ممزوج نمایند و در چشم کشند نور چشم بیفزاید و
اصول مژه محکم گرداند و مژه را از سقوط نگاه دارد و

چون

مغنیسیا

چون مارقشیشا بسر که بسایند و بر عضوی که سفیدی
بر او طاری شده باشد طلا کنند سفیدی عارضی را زائل کنند
و عضو برنگ خود باز گرداند

فصل هشتدهم

در مغنیسیا و آن سنگیست که آینه گران و کاسه گران
استعمال کنند و بحسب حجم منقسم میشود بدو قسم قسمی مانند
خاک نرم بود و در آن پارهای روشن درخشنده بود
و قسمی دیگر قطعهای کبیر بود که در میان آنها حجرهای
روشن مجوف آسیا باشد و بحسب رنگ سه قسم است سیاه
فام و زرد فام و سرخ فام زرد فام بهترین اقسام است و
مغنیسیا در خواص با مارقشیشا شرکت و اختصاص

بخواص دیگر مثل آنکه تنقیه معده و مثانه میکند • هضم نیز دهد

سرمه و توتیا

در سرمه و توتیا • سرمه سنگی سیاه براق ثقیل غیر سفالی

و بحسب مکان گونه منقسم میشود باصفهانی و هروی و زابلی

و جرجانی و کرمانی سرمه اصفهانی بهترین اقسام است و

تو بر تو سنگ با وی آمیخته است بعد از اصفهانی

هروی بعد از هروی زابلی بعد از زابلی جرجانی و سرمه

کرمانی کمترین اقسام است سرمه اصفهانی را از برق لمعان

چندان است اگر سرمه نرم سوده در چشم کشند چشم

سیاه گرداند و صحت آنکه دارد دور و بینائی

را تقویت کند • و توتیا پنج قسم است توتیای

کرمانی

کرمانی و توتیای قندی و توتیای هندی که اجزا

توتیای دیگ گویند و توتیای سفید صافی و بیان

نک و توتیای زرد رنگ و توتیای کرمانی بخلاف

سایر اقسام توتیای صناعی است که از آن توتیای

مصعد و توتیای بازره گویند و در نواحی کرمان

تحصیل آن باین طریق مینمایند که تنوری بسازند

میسازند و از شیب تا بالا میخهای سفالین در دیوار

آن نصب میکنند و سنگ توتیا در کارخانه تنور می نهند

و آتشی قوی می افروزند بخاری غلیظ از سوختن

سنگ توتیا متصاعد میشود و بر میخها می نشیند و آن

بخار که توتیای مصعد عبارت از انست سه قسم است
قسمی بر سر منجنیها می نشیند و این قسم اصفا و اعلی بود و
نفع ان در داروی چشم اظهر و اجلی بود و قسم میانه میانه
بود و قسمی بر پایین منجنیها می نشیند و این قسم اغلظ و
ادنی باشد و کان توتیای هندی و ادوی است که در
در خلال جبال هند از تربت عرب واقعست و آن توتیای
شفافست که مشابهت تمام با صابون تی دارد و توتیای
هندی در اطرای دریای هند متکون می باشد و بواسطه موج
دریا بکنارها می افتد و توتیای نمک رنگ الطف و اعلی
اقسام توتیاست و بعضی اند که توتیای هندی نمکرنگ است

جمیع اقسام توتیا چشم را نافع بود و اگر سوده توتیا
بر بغل پاشند یا توتیای آب سای بر بغل طلا کنند بوی
بغل ازاله کند و اگر توتیا با مس ممزوج نمایند مس را زرد گرداند
چنانچه در خاتمه مقاله ثانیه خواهد آمد و توتیا در صناعت
اکسیر استعمال کنند فصل بیستم در نسبت بعض جواهر
با بعضی خواجه ابوریحان نسبت بعض جواهر با بعضی
امتحان کرده و از مشار الیه روایت کرده اند اگرچه
در روایت خلاف هست که مقدار حجم آن مقدار
از یاقوت کبود مثقالی بود از یاقوت احمر پنج دانگ و سه تسو
و از لعل پنج دانگ و سه تسو و نیم و از زمرد چهار دانگ و یک تسو

نسبت از بعض جواهر

و از فیروزه و لاجورد چهار دانگ و سه جو و از مروارید چهار
دانگ و از عقیق و مرجان چهار دانگ کم جوی و از جزع و
بلور چهار دانگ کم دو جو و طریق آزمایش حجم جواهر
آنست که ظرفی پر آب کنند و یک یک جواهر در آب اندازند
آن مقدار آب که بواسطه هر جوهری از ظرف بیرون آید بدل
آن حجم بود والله اعلم

مقاله دویم در فلزات

فلزات

باب اول در زر و آن را طلا نیز گویند

فصل اول در صفات آن

طلا فزاید مر اندام خوش
طعم طیب الرایحه گران سنگ قریب باعتدالست و
بواسطه قرب باعتدال اثر کل واحد از عناصر از ناصیه احوال

ادظم

ظاهر و باهر است چه از حر دمیدن آن نهان نیست که
فروغ و صفای طلا از هوا و زردی رنگ وی از آتش
و گرانی سنگ وی از خاک و نرمی جوهر از آبست و هیچ
کدام از ارکان اربعه بحرارت تیز کیفیت خود را ظاهر کرد
چه زر با آتش نسوزد و در خاک نپوسد و عفونت نپذیرد
و از وقوف در آب زنگ او متغیر نشود و زنگ نگیرد بخلاف
سایر فلزات و آن زر که با جنسی دیگر نیامیخته باشد
آن را خالص خوانند و اگر آمیخته باشد غیر خالص و زر نی
که گداز با آتش نکرده باشد یعنی گداز نیافته باشد از آن زر
شناسند و گویند اگر گداز نیافته باشد غیر شناس و اگر یافته

حبشی و مکر بپاشند و باش نیز مخالف از آن بود آن گرد
وگاه گاه میان زر و اشباه آن که آن اکسیر آن میسازند
اشتباه می افتد و نیز زر از ایشان هم و طریق توان کرد
یکی آنکه زر خالص از خلاص صحیح العیار بیرون و اشباه
در خلاص تباه شوند و دوم آنکه زر و زیبق فرو رود
و در زیر آن قرار گیرد و اشباه در زیبق فرو روند
و بر زبر آن بایستند اگر زر مذاب با قدری نقره بیامیزند
سفید فام شود و اگر با نحاس بیامیزند سیاه فام گردد
و اگر با اسرب و مرو اسنک بیامیزند متفتت شود و تعفن
مجرا آن و چیست که اگر فضله موش در زر مذاب اندازند

بسان خاک ریزه شود و اگر فضله گربه در آن افکنند
بصلاح باز آید اگر اندکی مارقیشا با زر بگدازند زر شکن او را
و اگر قدری دهنه یا روی سوخته بروی افکنند شکن او برود
و اگر مقداری کبریت در زر گداخته ریزند و در سباکی
سر بوته بپوشند زر نرم اندام و سرخ فام شود و
گاه گاه بر روی سبیکه زر خالص جرمی ارضی پدید شود
که گاه مانند پر طاوس درخشنده و گاه زنگاری و گاه
خاک ناک و گاه سیاه فام نماید بعد از چند گاه
رنگ زنگاری قرار گیرد و آن جرم را الیمیا زر گویند
که از جمله ادویه بعضی عزیز الوجود است و چون نصار و

وبها طلا مانند فضل و کمال عرفا در عرصهٔ زوال و فنا
نیست و در بلاد کفر و اسلام زرین تماثیل و بت و اوانی
می کنند و جمهور انام کثیر الاحترام است و فضلا و بلغا
شتی صفات او را املا کرده اند چنانچه شاعر گوید شعر
وجهی است که صاحب عیاری نگاری سرخ رویی
سکه داری ۞ گهی بگرفته خوبان اسیر ویست ۞
و می سیمین ران آلوده باشد ۞ گهی در حرف دارا
تو ه الظهر ۞ عروس نو جوان کام را هم از ان
خلق جهان را است ۞ هر کار ۞ بهر کاری که رفت و بود
و نیاز ۞ و زر از منسوبات آفتاب است فصل دوم

در کان آن کان زر دو قسم است کان زر خالص
که در آن کان با زر چیزی دیگر نیامیخته باشد و کان زر غیر
خالص که در انجا با زر چیزی دیگر آمیخته بود و کان زر
بسیار است خواجه ابوریحان در شرح کتاب فسابیع
ابقراط بیان کرده که کانی در رخد و در ابلستان
واقعست و از اسحق یهودی مرویست که کانی در زر دیار
مصر هست در موضعی که طول آن شصت و عرض آن
درجه است و احمد طبیب ساوجی برانست که در نواحی
و اعمال جبال جنوبی کرمان چند کان زر خالص نشان داده
نموده و میان جمهور مردمان مشهور است که اکثر معادن زر

فصل سوم در تمیز انواع زر و بیان معرفت واقسام
وقیمت آن طلای نرم اندام سرخ فام که سرخی او
بسبزی زند بهترین اقسام است بعضی از دهقان گفته‌اند
که رنگ طلا غالی باید که مشابه حمره جمر آتش باشد و
زخمی در ابرو و در موی سر و ریش امتحان کنند چه
اگر بسهولت در مو کند زر نرم اندام و پسندیده باشد
و اگر برخلاف این باشد برخلاف این بود و چندانکه
زر کهنه‌تر شود حسن و نضارت او زیاده گردد و چون
تقویم بسیاری از اشیا بطلا کنند و میان مردمان
کثیر الجریان است و اگر مهمات انام بواسطه آن انتظام

می‌یابد باغایتی که زر را ناموس اصغر و ملکة الاجساد
و قاضی الحاجات گویند چنانچه شاعر گوید شعر
ای زر توی آنکه جامع لذاتی ٭ محبوب خلائق
بهمه اوقاتی ٭ بی شک تو نه خدائی لیکن چو خدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی ٭ قیمت آن احتیاج
ببیان ندارد لیکن زر را بانحاء مختلف در بلاد روان
کرده اند در ترکستان زر شاهی مسکوک و در ختای و
هندوستان زر مصور بصور مخصوص و در مصر و ایران
زمین زر منقوش باسم سلاطین و در معاملات جاری است
و در بسیاری از بلاد زر و نقره مغشوش روان کرده اند

تا از ان دیار بیرون نرود. فصل چهارم در خاصیت ان
طبع زر بروایتی حار رطب و بروایتی معتدل رطب است
دل را تقویه کند و امراض سوداوی را سودمند بود
و روح حیوانی را مدد کند و درد دل و خفقان را
نافع بود و اگر عضوی بزر داغ کنند متعفن نشود و ریم
نکند و زود اصلاح پذیرد و اگر میل زر سرمه در چشم
بصر کشند تقویت نظر کند و سوزش چشم و دمعه را
نافع باشد و اگر قدری زر در دهن نگاه دارند دهن
خوشبوی کند و زر شاه در این خواص اقوی بود
و باب زر کتب نویسند و مذهبان و نقاشان زر را

نقره

بسیار استعمال کنند. باب دوم در
سیم و از نقره نیز گویند. فصل اول در صفات ان
سیم فلزی شریف نفیس قریب بزر است لیکن در
تابندگی و پایندگی برابر زر نیست چه بواسطه مزج
بعضی از ارواح با وی تا چیزی شود و بروزگار بسیار
در زیر خاک مانند خاکستر گردد اما ان خاکستر را باز سیم
توان ساخت اگر با نقره مذاب قدری نمک بیامیزند
سفیدی وی زیاده شود و اگر قدری کبریت بیامیزند
بسیاهی مایل گردد و اگر قدری از زیره در او ریزند متفتت و ریزه
گردد و اگر با سرب با وی مزج کنند در ضرب مطرقه شکسته

شود و گاه باشد که بر روی سبیکهٔ سیم خالص که بگداز
کند جمع شود جرمی ارضی سیاه بکون باید و آن جرم
باشند
را اقلیمیا فضی گویند و از او بسیار فایده است و بمیز
سیم از اشباه آن بگاه توان نمود و سیم از مموهات
قمر است فصل دوم در کان آن کان نقره
در اقالیم سبعه هست از جنوب مشرق در حدود ترکستان
و مغولستان و از جنوب مغرب در ارض روم و فرنگستان
معادن بسیار واقع است چنانچه در ارض روم سی
و چند کان است و نشان میدهند و سیم جمیع معادن
با سرب آمیخته است تحت مقداری از آن را امتحان

میکنند اگر سیمی که حاصل میشود زیادت از قیمت اسرب
باشد استخراج سیم از آن کان میکنند و اگر زیادت نباشد
چنانچه در معادن اکثر بلاد استخراج نمیکنند و در
بعض معادن سیم در خلال سنگ بکون می باید
و سیم از آن سنگ بدو طریق جدا توان کرد یکی آنکه
خرده های سیم از میان سنگ بگزینند طریق دیگر آنکه
سنگ را خرد بسایند و بآب سیم از او جدا کنند
و سیم فلزی ذهبی است که بواسطهٔ استیلای برودت
و رطوبت رنگ او سفید گشته فصل سوم در تمیز
انواع و قیمت آن سیم دو قسم است قسمی از

سفید تر است بهترین اقسام سیم شدید البیاض نرم اندام است
که بکوفتن و کشیدن ریزه نشود و سیم خالص عذب المذاق
و صافی او از آنست پی آنکه بصوت او صمم مخلوط باشد
و غیر خالص مر المذاق و جرسی آواز است که صوت او از صمم
خالی نباشد و چون سیم میان مردمان کثیر الجریان است
و قیمت اکثر اشیا، بان می کنند قیمت آن از ممتحنان
پنهان نیست و بیان آن فایده چندان ندارد
و چون بسیاری از مهمات مردمان بوسیله سیم سامان می یابد
در ثنای آن چنانچه در ثنای طلا مبالغه و اطرا نموده اند
کما قال الشاعر لولا مخافة الله سبحانه ⁂

لقلت فی الفضه سبحانها وقال آخر بالفارسیه
حاجت بجز فنهای چنین هیچ نیست ⁂ تعویذ دوستی
بجز از نقره تسبیح نیست ⁂ فصل چهارم در خاصیت
آن سیم بارد و رطب است و از مفرحات طبع باشد
فضلی دفع کند و فرح بفزاید و اگر سیم در دهن
نگاه دارند دهن خوش بوی کند و اگر با داروی
چشم ممزوج نمایند تقویت بصر کند و بنقره محلول اکتحال [illegible]
توان کرد ⁂ باب سیم در مس که او را بتازی
نحاس گویند ⁂ فصل اول در صفات آن مس سه
نوع است سرخ صافی نرم اندام و سرخ زرد فام

مس

و سرخ صلب سیاه فام و سبز نمک از غلات زود از مس
گرم نشود و دیرتر از مس گرمی یابد و خند از نحاس و مس است که
نحاس مونث طبع است قوت خود بغیر میدهد و جوهر غیر
قبول میکند و مطواع است که حل و عقد و تطهیر و تکلیس می
پذیرد و معظم فلوس بلاد و اکثر اثاث البیت است و آلتی که
بان آلت جواهر نفیس را جلا میدهند و آلتی که بواسطه
آن آلت نقش نگین بلور و امثال آن می کنند از مس
میسازند و مستولی بر مس ثمره است و زرد جمعی را هم
بشر گشت مرخ

فصل دوم در کان مس و کیفیت تکون

آن کان مس فراوانست معادن مشهور او در بلاد

است که مذکور میشود دیار بکر و روم و آذربایجان و
سوس و اندلس و سیستان و نیشابور و فرنگ و کرمان
و بعض مردمان بر آنند که کان مس اندلس نیست و
مس مصنوع به توتیا را بانجا نسبت کرده اند بواسطه آنکه
در بسیار بلاد سه نوبت مس را به توتیا مزج می کنند و در
اندلس پنج نوبت و از این جهة از انجمن مشکور شد از
بنیاس مس قیمت که ماده نحاس مسوی صورت با
بهای فرهب وارد و بواسطه مصادفت موانع از
لباس ذهبی مایوس شده و لباس نحاسی قبول کرده

فصل سوم در بیان اقسام و قیمت آن نحاس مس سرخ

صافی نرم اندام بهترین اقسام است و نحاس سرخ صلب سیاه
فام زبون ترین اقسام و قیمت مس در بلادی که از معادن
وی بعید است مانند مصر موازی ضعف قیمت او است در
بلادی که بمعادن قریب است مثلا در مصر موازی
چهل و هشت فلس من رومی نقره میخرند و در بلاد قریب
معادن موازی صد فلس صفت طبع و خاصیت این
مس گرم و خشک است اگر مداومت نمایند از آنکه طعام و شراب
خاصه ترشی از ظروف مسی خورند امراض کبار مانند سرطان
و داء الفیل و درد شکم و سوء المزاج طحال و امثال اینها
پیدا شود و اگر قدری است با نمک در ظرفی مسین کنند

و سه روز شد با ظرفی مسین سر ماهی آن کرده گرم کهنه
تا بخار رود و آن محتبس شود و کحل و احداد از آن سازند سموم
از بدن عمل کنند و اگر مس را با سرکه بر سنند و در جایی
نمناک نهند زنگی برارد که از آن زنگار گویند و زنگار
سبل و ناخنه را نافع بود و در مراهم لحوم عفنه را ازاله
کند و جراحت کهنه را اصلاح نماید و بصلاح باز آرد
و نحاس محترق در حرفت کاشی گری و مینا کاری
رکنی بزرگست و در مراهم مستعملست و زنگار و نحاس
محترق در صناعت اکسیر استعمال میکنند و اگر سعالی
از نحاس مع ی ار کناره جسم بکنند و گر باره موی بر تنش نباید

واگر مس تافته در آب فرو برند مگسان از آن بگریزند و
آثار نظر باشد مسی در خانه که نور آفتاب در آن جا نتابیده
باشد ازالة القوه کنند و اگر مس محرق در فضول انسان
باشد مانند نوع اورد باب چهارم در ارزیز
که آن را ارزیز قلعی گویند فصل اول در صفات آن
ارزیز از فلزات مشهور است شبیه نقره است که بواسطه صفت کی
و ارکان عارض او شده از مرتبه نقرگی تنزل نموده و خاو
جرم و کراهة رایحه و صریر عند التحریک و از جرد میدان
فرود و آن پنهان نیست که رخاوه جرم ارزیز از کثرت زیبق
و کراهة رایحه آن از قلت نضج و صریر عند التحریک از اسپری

ارزیز

کبریت است و از جهة سطبری کبریت ارزیز بوده نبوده است و
اکسیریان بر آنند که این صفات بعضی او تو به ازاله می
توان کرد و چون این صفات زایل گردد نقره مصنوع
حاصل شود اما در مقدمه رساله تقدیم یافت که تغییر
و تبدیل فضول و رفع عقول نیست و ارزیز بنوعی
مغاری و فرنگی و چینی مغاری آنکه بواسطه
تنک کرده اند قلعی نواله خوانند و فرنگی ارزیزی
نرم اندام زرد فام است که بعضی بصورت مار آن
ساخته اند و مهر سلطان فرنگ بر آن کرده اند و بعضی را
در یکدیگر پیوسته اند و این بعض را ازد بان گویند اگر

ارزیر در بلاد خاور و اطراف بسیار بگدازند بگدازد
اما چندانکه در آفتاب نماند بشورد و از ارزیر ظروف سازند
و بآن ظروف مسی سفید کنند و اگر ارزیر خالص که ارزیر
بآن نامیخته باشد با آتش بگدازند و در کوههای کستان ارزیر
بسوزد و مشتری برارزیر مستولیست

فصل دوم

در کان آن کان ارزیر در سه مکان است جهت شرقی
مرز چین حدود بلغار و نواحی فرنگ و ماده ارزیر
ماده سیم مشوه صورت و معنی است و بواسطه کم و بیش
کیفیات بحد کمال که اهمال بصورت و معنی است نمیرسد

فصل سوم در تمیز انواع و قیمت آن

بهترین اقسام ارزیر بلغاری است که از سایر انواع روشن و
صافی تر و سفیدتر است بعد از آن فرنگی و قیمت طلی از ارزیر
کاهش و همی ناصریست

فصل چهارم در

خاصیت آن ارزیر سرد و خشکست اگر صفحه ارزیر
بر پشت بندند کسر باه کند و احتلام باز دارد و اگر
با گوشت در دیگ اندازند گوشت نپزد اگر صفحه ارزیر
در سرکه با آب غوره مصعد نهند و جرمی که بر روی
آن در حال بر روی سرطان که بر اندام مردمان بر می
آید بمالند نافع بود و اگر ارزیر مکلس با روغن سوسن حکّ کنند
طلا کنند سودمند و چون بر ارزیر عضوی طلا کنند بنشاند

موی از ان عصفور توان کشید و انچه ان کلکل بعد است
مضر بود و سفیده قلعی خون از جراحات باز دارد و اگر
محل کزیدن کژدم طلا کنند نافع باشد

باب بیست و پنجم در اسرب فصل اول در صفات ان

اسرب فلزی تیره فام نرم اندام سست او است که در کان
نضجی چندان نیافته و زیبقی که ماده اوست مانند دردی
دن شراب درشت بوده و بواسطه درشتی زیبق زر را
متعفن میکرداند و بسبب تری و خامی کبریت او را آواز است
و کداز اسرب مانند کداز ارزیز است و از اسرب شنگرف سرخ
و مرداسنگ زرد و سفیداب سفید حاصل توان کرد چه اگر

سرب

اسرب مکلس را آتش بسیار دهند شنگرف شود و اگر
در کوره که ان را اگاه کویند اسرب از نقره جدا
کنند اسرب مرداسنگ کردد و اگر کاورسه اسرب در
ثفل سرکه نهند بر سطح ان بتدریج سفیداب تکون یابد
چنانچه بر سطح مس زنگار تکون می یابد و از اسرب
مکلس سفیده سازند که از جمله رنگهاست که نقاشان
استعمال میکنند و همچنانکه نقره جمیع معادن از اسرب خالی
نیست اسرب جمیع معادن از نقره خالی نیست
اگر مقداری اهن با ضعف ان مقدار اسرب بیامیزند
از مجموع اسرب بی سفید لطیف حاصل شوند و اگر اسرب

بگذارند و قدری نوشادر با آن بیامیزند که دورت اسرب
زایل کردد و مانند نقره سفید و صافی و لطیف شود و حل
بر اسرب مسولیست فصل دوم در کان آن
کان اسرب مانند حرمان از او کان و در اکثر مواضع
واقعست و چون بوتیا از بخار اسرب تکون می یابد
لا محاله از بخار در کان اسرب خیزد فصل سوم
در تمیز انواع و قیمت آن احسن اقسام اسرب
اصفهانیست و نوعی کم از نقره میسازند و قیمت آن
دو رطل موازی درهمی است فصل چهارم در
خاصیت آن اگر صفحه اسرب بر پشت بندند شهوت

مثانه

بنشاند و احتلام بازدارد و اگر بر روی می بندند که مثانه
از رطوبت باشد با آب سرکه و آب کاشنی بسایند و
بر آن طلا کنند ورم خصیتین ببرد و شنگرف از جمله چیزهایی
است که نقاشان بکار می برند و در اصول مینا و مرهمها هم
مستعمل است و از سفیداب اسرب مرهمی چند میسازند
که اکثر جراحات را نافع است اگر سفیداب اسرب را
بروغن بر سوختگیها طلا کنند سودمند بود و مردار سنگ
بوی اندام را زایل کند و در مرهم جراحات را از عفونت
حمایت کند و بجسک اندازد و خوردن آن مهلکست اگر
مردار سنگ با سفیداب و آهک بر عضوی سفید طلا کنند سیاه

شود و دودی که از سوختن سرب خیزد از سموم است
اگر قدری از ان در آب حل کنند و در محلی که گزندگان
باشند بپاشند گزندگان کم زنند و اگر بگزند هلاک شوند

باب ششم در آهن فصل اول در صفات ان

در مقدمهٔ رساله تقدیم پذیرفت که اجزای برابر با ماده
آهن مخلوط است و از خرد و مندان خرده دان نهان
نیست که عیار ذهبت و کمودت لون بعد آهن از اعتدال
بسبب اختلاط اجزاء مذکوره است و آهن دو قسم است نرم
آهن و فولاد و نرم آهن چهار نوع است نوعی آهن سفید خام
است که صلابت بگیرد و از ان آلات اکثر صناع میسازند

آهن

نوعی دیگر آهنی است که آب بگیرد و از ان تیغهای رو
و سقلامی و آلات نجاران و زره گران هم میسازند و این نوع را قلع
گویند نوعی دیگر آهنی نرم باریک ریزه است نوعی
دیگر آهنی سفید خام نرم اندام است که تا بی که این نوع
در زیر ضرب تیغ دارد نوعی دیگر ندارد و از این نوع
دیگر آهن ... اردو
تیغها میسازند که مانند کاغذ مستوان پیچید و حکاکان
نمیگذارند که این نوع را ببلاد اسلام آرند و فولاد دو
نوع است کانی که از استادان گویند و عملی که از
از نرم آهن با بعضی ادویه در بوته میسازند و گاه باشد که
فولاد زره کنند و در نرم آهن گداخته اند و از امتزاج ایشان

جوهری حاصل شود که آن را بلارک گویند و از بلارک تیغها
و کتارها که هندوان نگاه میدارند و مثال آنها بسیار اند
و بعضی آب و بها بر آن طلا کنند تا گوهر برآرد و بلارک چند
قسم است بلارک شاهی و بلارک چاهکی و روی مینا
و غیر آنها بلارک شاهی را گوهرها سفید و درشت مسلسل است
بشکل محرابها و روی مینا را گوهرها بسیار بزرگ باشد چنانچه
گویا بسر انگشت نقش کرده اند و باین قسم تفاول کنند
و بلارک چاهکی گوهرهای سفید بسیار دارد لیکن
خشک و سریع الانکسار است و گاه باشد که موازی
سر انگشتی یا زیاده از تیغ بی گوهر و سیاه خام بود و آن را

نغال گویند از بند خاصه که بر و جنتی تیغ بود و آنچه بر
کناره یا قریب قبضه باشد گویند بر چشم مبارک نشست
و آهن از منسوبات مریخ است   فصل دوم
در کان آهن کان آن باشد در ماهیت فرد و بلارکان
در اکثر بلاد واقع است و بلارک شاهی و روی مینا
در هند و بلارک چاهکی در فارس میسازند و طریق
آب دادن بلارک هندی آنست که قدری گل سرخ
و سرکین گاو و با قدری ملح و زاج مزج نمایند و بر
و جنتی تیغ طلا کنند و تیغ بر آتش می تابند و هر دو
جانب او بر قطعه نمد می نهند تا زمانی که آب متحیر د

فصل سوم در تمیز انواع و قیمت آن

آهن فرنگی سفید نرم اندام مذکور بهترین اقسام است
و بهتر شتری از آن موازی کهربا رو بنا به مصری می‌آرد
و بلارک شاهی اشرف انواع بلارک است بعد از آن
رومینا و بلارک حاجی بواسطه آنکه حسن اشکال و گوهر اکثر ابرا است
و در این زمان احداث بجای بلارک هندی مید الکنند
و قیمت آن بیشتر بدهند لیکن چون آنرا آزموده‌اند و بسیار
خشک و سریع الانکسار است و جهت آن ترک کرد ارباب
وقوف و مهارت گفته‌اند که آهن نیکو باید که سفید
فام و اوراد و طبع نباشد ٥ فصل چهارم در خاصیت آن

آهن از جمیع فلزات انفع است تا غایتی که گفته‌اند که
هیچ حرفت بی او تمام نمی‌شود و زنگ آهن که او را زعفران
الحدید گویند معده‌های ضعیف را تقویت کند و در
بعضی ادویه‌ها و صنعت کیمیا مستعمل است و آهن که آنرا
خبث الحدید گویند در مراهم جراحت را الحاک اندازد و بواسیر
را نافع بود و در خوارش اسفرغا معده را سود دارد
آبی که بر کان آهن گذرد از سیاهی که بر سنگهای آنجا
عبور کند اخف و احسن باشد و اگر قدری آب سعیار
با روغن آهن طلا کنند یا قطعهٔ از زر بر روغن و نمک
نمک مالند تا سیاهی از آن بیرون آید و آن سیاهی

بر آهن طلا کنند آهن رنگ بخورد و اگر همین آهن
گرم کنند چنانچه سرخ شود و به یخ در چینی گویند آن درخت
خشک شود اگرچه بزرگ باشد و اگر خون گرم بر آهن
بمالند زود شکسته شود

باب هشتم

در خار صینی بعضی مردمان چنین روایت کرده اند که در
حدود چین فلزی زرد رنگ غیر منطرق مشابه هفت جوش
هست که آنرا خار گویند و مزاج این جوهر بمزاج زر نزدیکست
لیکن از زر ابیض است بدلیل آنکه اگر با زر امتزاج یابد
و زر را بگدازند و زر در آب رسوب کند و بعضی دیگر
برآنند که خار فلزی است که از نده سیاه خام است که سیاهی

خار صینی

آن سرخی مینهند و از آن انواع اسلحه میسازند که
زخم آن اسلحه را مضرتی عظیم هست و گویند که در مرز
چین از خار صینی آینه چینی و جرسی کبیر میسازند
که چون مقرعه بر آن جرس زنند صدای او تا
یک منزل راه برود و آن جرس را از سقف معابد
می آویزند و اعلام هنگام عبادت بدان میکنند و
بعضی برآنند که جرس نیکو را از فلزات هفت گانه ترتیب
میکنند اگر صاحب لقوه در آینه چینی نگاه کند شفا یابد
و اگر جوهری که آینه مذکور را از آن میسازند با خود نگاه
دارند صرع و مالیخولیا را نافع بود و جادویی را دفع

واگر بر اطفال ببندند در خواب بترسند و فزع نکنند
و بعضی دیگر بر آنند که در میان ابستان و بدخشان سنگی
هست که چون آن را بگدازند از آن جرمی غیر منطرق شکننده
رنگ قلعی ترشح کند که از آن خار صینی گویند و بعضی
دیگر بر آنند که در ابلستان سنگی سیاه زرد و خام
هست که از آن میگدازند و در قوالب مختلف میریزند و
از آن تعویذ ها و موبند ها و امثال اینها میسازند و مشابهه
با آینه چینی او و مسمی بخار صینی است و بعضی
گویند خار صینی از صاعقه تکون می یابد از جمله در جبال
وخش که مهبط صواعق کثیر است جسمی صلب بشکل عمودی

یافتند که اگر آن زمین فج و رخنه بود و رنگ آن میان
رنگ آهن و نقره متوسط بود و از آن جسم دشنها و کاردها
ساختند و در نواحی بحرین صاعقه بزمین افتاد و در آن
محل جسمی طولانی یافتند که رنگ آن میان رنگ آهن
و نقره بود از آن اسیاف وا دادند و از آن دو شمشیر ساختند
یکی از سیاف فوت شد و یکی دیگر ملک بحرین
داشت شبی با رنگ ملک شمشیر مینمود نخلی صغیر رسید
تصور کرد که مردی است شمشیر بر آن زد و نخل بیفتاد
ملک در خشم شد و شمشیر بر سنگ زد و دو پاره کرد
روز دیگر احتیاط کردند شمشیر از نخل گذشته بود و لیکن بواسطه

خفت رخم وحدت تیغ قطعها از یکدیگر جدا نشده بود
و باندک بادی از یکدیگر جدا شد ملک از گسستن تیغ
تاسف بسیار خورد و بار بار او صل کرد و آن تیغ بموصول
شهرت یافت از ثقات مرویست که در در آدینه مسجد
اردبیل جسمی قلیل الحجم کثیر الوزن افتاده بود
که بموجب وزن موازی با پانصد من باشد و بعضی از آن
جسم از بسیاری دست که بر آن مالیده آمد برنگی
پیدا کرده میان رنگ نقره و آهن و بعضی دیگر که دست
بر آن نمالیده اند سیاه فام است و این جسم از غایت
صلابت نمی توان شکست و باتش را ان ظرف نیتوان کند

چاها

چنانچه حدادی خواست که پاره از آن جدا کند آن
جسم را گرم کرد بمرتبه گرم شد که از ده ذراع مسافت
کسی نزدیک آن نمیتوانست رفت و عاجز آمد خان
امر کرد که نام او بر آن بنویسند بزحمت و تکلف بسیار
نوشتند و اکابر و اشراف اردبیل بر آنند که
اول آتشکده که زردشت در اردبیل بنا کرد این جسم
در آنجا بود و معلوم نیست که از کجا حاصل شده و
خاصیتی از منسوبات عطارد است

خاتمه در مرکب از فلزات و نسبت ایشان با یکدیگر (مرکب از فلزات)

فصل اول در برنج که آنرا بتازی شبه گویند (برنج)

برنج از مس مثقال و توتیا بشیری پرورده ترکیب میکنند و در
ابتدای احداث بسیار زرد و روشن است بعد از آن
بتدریج زردی آن زایل میکنند و تا بدرجه مس باز رسد
و اگر خواهند که رنگ او باقی ماند هر چند گاه توتیا بان ضم
نمایند و اقسام برنج بسیار است بهترین اقسام برنج
اندلسی و شامی است که بر محک چهار دانگ عیار دارد
و از گوهرهای گداختنی بعد از سیم و زر برنج یک از
برنج لطیف ترینست ❁ فصل دوم در
سفیدروی که از امتیازی صفر گویند ترکیب صفر
از نحاس و رصاص است و با وجود آنکه اقسام برنج نرم

صفر

اندام

اندام اند صفر از مزاج ایشان حاصل میشود
کثیر الیبوسه است بمرتبه که در روی سنگ نرمی نیست
و نحاس و رصاص که اجزای صفرند از یکدیگر جدا میتوان
کرد و سبب ترکیب برنج و سفیدروی آن بود که چون
حاکم ظالم کثیر اللجاج حجاج حکم کرد که در عراق
و فارس اوانی از زر و سیم نسازند و آنچه ساخته باشند
بشکنند زرگران چاره در آن جستند متضمن برنج
و سفیدروی ترکیب نمودند ❁ فصل سوم در زرو
که از آن آنک گویند ترکیب آن از اسرب و نحاس است
و تکلفی زیاده ندارد بلکه اخس و ارذل از جمله گوهرهاست

ترزد

و در اثبات بسیار ندارد و آن را هاون نهاده و یکجای
گرمابه و امثال آن می سازند و اسرب و نحاسی که از
اجزای آلات اند بسهولت از یکدیگر جدا توان کرد از
بعض حکما پرسیده اند که سبب چیست که اسرب و نحاس
از یکدیگر جدا توان کرد و رصاص و نحاس نتوان در
جواب گفته که بواسطه آنکه رصاص و نحاس مربی
تربیه سعد اکبر و سعد اصغرند تناسب و تعاشقی میانه
ایشان هست چون بیکدیگر آمیختند از هم جدا نتوانند
شد و اسرب و نحاس مربی تربیت نحس اکبر و سعد اصغرند
و مناسبتی چندان میانه ایشان نیست از این جهت از یکدیگر جدا میشوند

درآرو

فصل چهارم در درآرو و ترکیب درآرو از
سفیدرو و تیزرو و نحاس و برنج است و از انواع درآرو
میسازند و عرقی زیاده ندارد ۵ فصل پنجم در
تالیقون اصل تالیقون از نحاس است که بعضی
فلزات داده و تهیه آن آمیخته اند اگر بحربه از تالیقون
جراحت کنند آن جراحت التیام نیابد و اگر
بمقراض تالیقون که حرب کرده باشند موی
برکنند دیگر باره بر نیاید و اگر در آینه تالیقون
بنگرند چشم را زیان رسد فصل ششم در
سایر اموری که مرکب از فلزات اند امور مرکب از

تالیقون

سایر امور که مرکب از فلزات اند

فلزات غیر مذکور است بسیار است و ما در این
مختصر یاد کردیم و مرکب دیگر اختیار کنند یکی سیم سوخته
که ترکیب آن از سیم و اسرب و نحاس است و از آن
رنگی سیاه روشن است و در نقاشیها مستعمل است و یکی
دیگر هفت جوش که مرکب از فلزات است و از آن
اوانی می سازند ❁ فصل ششم در نسبت فلزات
با یکدیگر مقداری معین که آن مقدار از زر صد مثقال

بود از سیماب هفتاد و یک مثقال و دو دانگی و سدسی
واز اسرب پنجاه و نه مثقال و دو دانگ و نیم و از
سیم پنجاه و چهار مثقال و نیم و از نحاس چهل و
شش مثقال و دو دانگ و از برنج چهل و پنج
مثقال و از آهن چهل مثقال ح نیم و سدس و از
قلعی سی و هفت مثقال و نیم باشد
والله اعلم بحقایق
الامور

تم